

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش - (۲)

صفحه ۴

علی جوادی

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

به مناسبت درگذشت رحیم حسین زاده

اطلاعیه مجلس یادبود و گرامیداشت برادر عزیزمان رحیم حسین زاده!

قآنی در بغداد؛

جنگ قدرت‌ها بر سر سلاح و نفوذ، مردم عراق در حاشیه

صفحه ۹

وریا روشنفکر

چپ محور مقاومتی ریشه در سنت حزب توده دارد!

صفحه ۱۱

رضا کمانگر

مدافعان بورژوازی داخلی در لباس آنتی‌امپریالیسم!

کالبدشکافی حامیان رژیم اسلامی با زرورق چپ

صفحه ۱۳

امیر عسگری

حزب توفان علیه منصور حکمت؛

در دفاع از کدام ارتجاع؟

علی جوادی

بیانیه سندیکای کارگران شرکت

واحد اتوبوسرانی تهران و حومه:

اعدام‌ها را متوقف کنید!

۸۶۷
هستی
کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۲۴ مرداد ۱۴۰۵ - ۱۵ اوت ۲۰۲۶

گروه ملی فولاد اهواز

کارگران و بانک ملی

کارگران گروه ملی فولاد اهواز از اواخر تیرماه تاکنون درگیر اعتراض برای دریافت حقوق معوقه و مطالبات خود هستند. ابتدا تأخیر در پرداخت حقوق‌ها چند روزه بود و تدریجاً به چند هفته و چند ماه ارتقا یافت. در حال حاضر بانک ملی میگوید "پول ندارد معوقات کارگران را پرداخت کند"، این در حالی است که این بانک مالکیت بیش از ۹۸ درصد از سهام شرکت گروه ملی صنعتی فولاد ایران را در اختیار دارد. کارگران فولاد ادعای بزرگترین بانک کشور مبنی بر نداشتن پول برای پرداخت دستمزدهای یک مجموعه صنعتی را مسخره و یک دروغ شاخدار میدانند.

کارگران مرتباً در مقابل تالار اجتماعات و سپس مقابل استانداری با فراخوان قبلی جمع شدند و مکرراً با وعده‌های پوچ و سردواندن کارفرمایان و مسئولان روبرو شدند. روشی که کارگران فولاد بارها تجربه کردند و آن را خوب می‌شناسند. کارفرمایان هر بار با این روشها کارگران و زندگی‌شان را آزار میدهند و سپس اعتراض برحق‌شان را امنیتی کرده و برای کارگرانی که کار را تحویل داده و دستمزدش را میخواهد پرونده‌سازی میکنند. در این میان استاندار خوزستان که شریک دزد مافیای فولاد و بانک ملی است، به کارگران وعده

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



فلاکت و ناامنی اقتصادی و برای رفاه و دستمزد مکفی، یک قلمرو اساسی کشمکش طبقاتی و راه بدست گرفتن ابتکار عمل سیاسی توسط جنبش کارگری در بحران جاری است.

سردبیر.

۱۴ اوت ۲۰۲۶

گروه ملی فولاد اهواز

کارگران و بانک ملی ...

میدهد اما ناتوان از حل مسئله پرداخت حقوق کارگران است.

کارگران از وعده وعید استاندار و مسئولان خسته شدند و صریحاً اعلام کردند: "ما دیگر مسکن و وعده نمی‌خواهیم؛ راه حل می‌خواهیم"، "اگر مسئولان شرکت و بانک واقعاً توان اداره این مجموعه را ندارند، کنار بروند. کارگر اجازه نخواهد داد آینده خودش و خانواده‌اش قربانی بی‌تدبیری، سوءمدیریت و منافع شخصی عده‌ای شود."

گروه ملی، مشتی از خروار

آنچه در گروه ملی فولاد اهواز میگذرد منحصر به این شرکت نیست بلکه یک روند عمومی تر در بالا کشیدن مجموعه‌های صنعتی توسط سرمایه مالی و بانکهاست. مشکلات فولاد اهواز به روند خصوصی سازی ها مربوط است که در صنایع دیگر با سرعت زیاد در حال انجام است. در این روند تغییر و تحول مالکیت از دولتی به خصوصی، ساختار مالکیت و سهام تغییر میکند. بانکها از سهام داران و طلبکاران هستند و وقتی صنعت مربوطه را به بحران میکشانند بانک صاحب میشود و به تغییر کاربری دست میزند. یکمورد لاستیک بارز است که تحت مالکیت شرکت سرمایه گذاری تامین اجتماعی (شستا) بود اما بدلیل بدهی بالا به بانک پاسارگاد احتمالاً به همین بانک واگذار کنند. یک مورد آشنای دیگر مجموعه صنعتی هپکو است که پس از تحولات زیاد و افت و خیرها در اختیار سازمان تامین اجتماعی قرار گرفت و این سازمان حقوق کارگران را پرداخت میکرد. حالا قرار است هپکو مجدداً به بخش خصوصی داده شود. تامین اجتماعی برای جبران بدهی ها و تامین هزینه ماشین آلات که وزارت صنعت و معدن برای هپکو وارد میکرده، قصد دارد زمین های هپکو را بفروشند. مجموعه ای از شرکتها و مراکز تولیدی مشمول این روند خصوصی سازی و واگذاری به بانکها و سهامداران جدید میشوند.

اعتراض کارگران گروه ملی فولاد دور جدیدی از اعتراضات کارگران در بخشهای مختلف به تشدید تعرض سرمایه داران به حقوق و سطح زندگی و امنیت شغلی کارگران در متن جنگ ارتجاعی جاری است. کارگران فولاد امروز شنبه ۲۴ مرداد مقابل استانداری فراخوان تجمع دادند. فولادی ها در اتکا به نیروی جمعی و مجمع عمومی و تصمیم گیری در باره منافع جمعی مجرب اند و بزرگترین و منظم ترین اعتراضات کارگری را برگزار کردند.

از اعتراضات کارگران در بخشهای مختلف برای نقد کردن حقوق ها و خواستههای برحق و در مقابله با سرمایه داران فاسد و استثمارگر حمایت کنیم. امروز حضور گسترده اعتراض کارگری علیه فقر و

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال

آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید

و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت

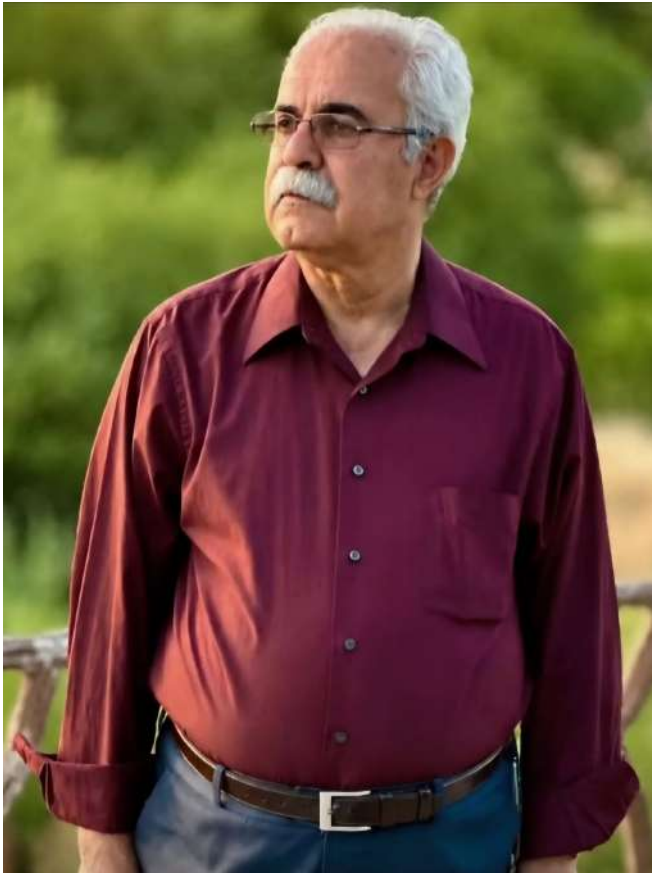
جمعی. سوسیالیسم جنبش

بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت

مرگ بر جمهوری اسلامی!

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

به مناسبت درگذشت رحیم حسین زاده

با کمال تأسف مطلع شدیم که رحیم حسین زاده یکی از شخصیت‌های مردمی و خوشنام شهر بوکان و حومه، پس از انجام عمل جراحی قلب در بیمارستانی در شهر همدان چشم از جهان فروبست و خانواده و بستگان و جمع زیادی از مردم منطقه را در غم و اندوهی فراوان فرو برد.

رحیم حسین زاده انسانی شریف و آزادیخواه، حق طلب و خوشنام و در طول زندگیش حامی مردم محروم و زحمتکش بود. به این دلیل در میان خانواده، بستگان و مردم شهرهای بوکان و سقز و محل زادگاهش روستای یکشوه از احترام و جایگاهی خاصی برخوردار بود و نامی نیک و خاطراتی ماندگاری از خود بجای گذاشت.

حزب کمونیست کارگری ایران-حکمتیست ضمن اظهار تأسف و تسلیت، همدردی خود را با رفیق رحمان حسین زاده و خانواده محترم حسین زاده و دوستان و آشنایان اعلام می‌دارد و یاد خاطره رحیم حسین زاده را گرامی می‌دارد.

دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران-حکمتیست

۱۲ آگوست ۲۰۲۶-۲۱ مرداد ۱۴۰۵

اطلاعیه مجلس یادبود و گرامیداشت برادر عزیزمان رحیم حسین زاده!

در کمال اندوه و تأسف به اطلاع کلیه دوستان و نزدیکان می‌رسانیم که به مناسبت درگذشت نابهنگام برادر عزیزمان رحیم، مجلس یادبودی در روز یکشنبه ۱۶ اوت برگزار می‌شود!

17.00- 14.00**زمان:****آدرس:**

Restaurang Addfood
Dialoggatan 11
12637 Hägersten
T- banan, Telefonplan

تلفن جهت تماس: 0767060461
رحمان و ساکار حسین زاده و نزدیکان

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



فرسودگی زیرساخت‌ها، بحران سرمایه‌گذاری و رابطه با بازار جهانی. این حکومت می‌تواند در داخل خشن‌تر و در خارج سازش پذیرتر شود. مشیت آهنین برای جامعه و دست معامله به سوی غرب، نه دو سیاست متناقض، بلکه دو ابزار یک هدف واحدند: بقای نظام جهنم اسلام و سرمایه.

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش (۲)

علی جوادی

از بن بست جنگ تا تجدید آرایش سیاسی

در بخش نخست این نوشته نشان دادیم که جنگ، برخلاف وعده راست جنگ طلب، نتوانست مسئله قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم اسلامی را در ایران حل کند. حمله نظامی توان تخریب دارد، می‌تواند فرماندهان و مراکز نظامی را هدف قرار دهد و توازن قوای طرفین را موقتاً تغییر دهد، اما از دل بمباران نه آلترناتیو سیاسی متولد می‌شود و نه نیروی اجتماعی لازم برای جایگزینی یک حکومت. افسانه "ضربه نهایی" دقیقاً در همین نقطه به بن بست رسید.

همراه با این بن بست، ترمز محوری راست جنگ طلب نیز زیر ضرب رفت: این ادعا که "مردم با دست خالی نمی‌توانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند". این ترمز از همان ابتدا چیزی پیش از آن که یک ارزیابی پوچ باشد یک افق سیاسی بود که قدرت جامعه را انکار می‌کرد، انقلاب اجتماعی را از معادله کنار می‌گذاشت و سرنوشت تغییر قدرت را به تصمیم آمریکا، اسرائیل و ماشین‌های نظامی آنان می‌سپرد. در این سیاست، مردم نه عامل سرنگونی، بلکه منتظران نتیجه جنگ و قربانیان آن بودند.

اما جنگ ماموریتی را که کودکانه برایش تبلیغ میکردند، انجام نداد. جمهوری اسلامی پابرجا ماند، راست جنگ طلب به قدرت نرسید و دولت‌های متخاصم نیز نشان دادند که حاضر نیستند جنگ را با لشگرکشی نظامی تا نقطه فروپاشاندن کل دستگاه حکومتی و ساختن نظم سیاسی جایگزین ادامه دهند. از همین جا پرسش تازه‌ای آغاز می‌شود: وقتی جنگ مسئله قدرت را حل نمی‌کند، سیاست به کدام سو می‌رود؟ این پرسش، موضوع این بخش از نوشته است.

بن بست جنگ به معنای پایان جنگ، تهدید نظامی یا حتی حملات تازه نیست. جنگ می‌تواند دوباره شعله‌ور شود. اما اگر هیچ‌یک از طرفین استراتژی عملی برای تحمیل یک پیروزی نهایی نداشته باشند، در کنار جنگ و تهدید، مذاکره، معامله و سازش نیز ناگزیر وارد میدان می‌شود. همان دولت‌هایی که دیروز بمباران را ابزار پیشبرد سیاست خود می‌دانستند، می‌توانند و همانطور که بعضاً اعلام کرده اند، توافق را ابزار مناسب‌تری تشخیص دهند. دولت‌ها به اهداف اپوزیسیون راست و مرتجع ایران وفادار نیستند؛ منافع استراتژیک و سیاسی خود را دنبال می‌کنند.

و اینجاست که "جمهوری اسلامی سوم" اهمیت تازه‌ای پیدا می‌کند. حکومتی که از دل جنگ و بحران بیرون آمده و در داخل با اعدام، سرکوب و بسیج ناسیونالیستی به استقبال جامعه رفته است، برای بقای خود با مسئله دیگری نیز رو به روست: اقتصاد ویران، تحریم،

اما اگر چنین چرخشی آغاز شود، فقط سیاست خارجی جمهوری اسلامی تغییر نمی‌کند. کل میدان سیاست در ایران تحت تأثیر قرار می‌گیرد. بخشی از اصلاح طلبان حکومتی و جنبش ملی - اسلامی می‌توانند در کاهش تنش و رفع تحریم‌ها نقطه اتصال تازه‌ای با جمهوری اسلامی سوم پیدا کنند. و در سوی دیگر، راست جنگ طلب نیز با پرسشی سخت رو به رو خواهد شد: اگر همان قدرت‌هایی که قرار بود با جنگ جمهوری اسلامی را برایشان سرنگون کنند، تصمیم به معامله با آن بگیرند، تکلیف سیاستی که تمام امید خود را به آنها بسته بود چه خواهد شد؟

از این رو، بحث دیگر فقط بر سر "جنگ و صلح" نیست. مسئله بر سر تجدید آرایش میدان سیاسی است: جمهوری اسلامی سوم چگونه می‌خواهد خود را نجات دهد؛ نیروهای ملی - اسلامی چگونه ممکن است پیرامون سیاست سازش دوباره آرایش پیدا کنند؛ راست جنگ طلب چگونه با بن بست و شکست استراتژی خود رو به رو خواهد شد؛ و مهم‌تر از همه، در برابر همه این جا به جایی‌ها، جامعه، طبقه کارگر و جنبش آزادیخواه و سوسیالیستی چه جایگاهی خواهند داشت؟

از بن بست جنگ تا سیاست سازش

هنگامی که جنگ نتواند مسئله قدرت سیاسی را حل کند، سیاست از در دیگر بازمی‌گردد. نه از سر صلح طلبی و نه به دلیل پایان خصومت‌ها، بلکه به این دلیل ساده که جنگ دیگر قادر نیست هدف سیاسی مورد نظر را تأمین کند. دولت‌ها زمانی به مذاکره روی می‌آورند که هزینه ادامه تقابل از منفعت آن بیشتر شود یا پیروزی نظامی از دسترس خارج گردد. در چنین شرایطی، سازش نفی جنگ نیست؛ محصول بن بست آن است.

اگر جمهوری اسلامی با وجود ضربات نظامی پابرجا بماند، اگر ساختار اصلی قدرتش فرو نریزد و اگر آمریکا و متحدانش نیز حاضر نباشند وارد جنگی طولانی، پرهزینه و با عاقبتی نامعلوم شوند، پرسش سیاست خارجی غرب تغییر می‌کند. مسئله دیگر لزوماً این نخواهد بود که "چگونه جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم؟"، بلکه می‌تواند به این تبدیل شود که "چگونه جمهوری اسلامی موجود را مهار کنیم، مخاطراتش را کاهش دهیم و با آن به ترتیبی قابل تحمل برسیم؟"

این تغییر جهت با منطق سیاست قدرت‌های بزرگ کاملاً سازگار است. برخلاف تبلیغات راست رایج دولت‌های آمریکا و اسرائیل نه برای آزادی مردم ایران وارد تقابل شده‌اند و نه تعهدی اصولی به

نقطه شباهت جای دیگری است: تلاش برای کاهش تقابل با غرب و یافتن راهی برای تنفس اقتصادی و دیپلماتیک.

اگر بخواهیم با احتیاط از یک تشبیه تاریخی استفاده کنیم، آنچه ممکن است در دستور قرار گیرد نوعی "پروسترویکا بدون گلاسنوست" است: تلاش برای بازسازی مناسبات اقتصادی و خارجی، بدون بازکردن فضای سیاسی و بدون دادن حقی به جامعه برای دخالت در قدرت.

هدف چنین پروژه‌ای نجات جامعه از بحران نیست؛ نجات حکومت از بحران اقتصادی است. رفع تحریم‌ها به خودی خود قرار نیست سفره کارگر را بزرگ تر کند. ورود سرمایه قرار نیست آزادی سیاسی بیاورد. عادی سازی رابطه با غرب نیز برای پایان اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، برجیدن حجاب اجباری یا پایان دادن به حکومت مذهبی صورت نمی‌گیرد. جمهوری اسلامی می‌تواند با غرب قرارداد امضا کند و همزمان در داخل طناب دار برپا کند.

از این رو، سازش خارجی و تشدید سرکوب داخلی نه تنها با یکدیگر متناقض نیستند، بلکه می‌توانند دو ستون یک سیاست واحد باشند: مشت آهنین در داخل، دست معامله در خارج. یکی برای مهار جامعه، دیگری برای کاهش فشار بین‌المللی؛ و هر دو برای حفظ حکومت.

اما چنین چرخشی فقط مناسبات جمهوری اسلامی با غرب را تغییر نمی‌دهد. در داخل و پیرامون حکومت نیز میدان تازه‌ای ایجاد می‌کند. اصلاح‌طلبان حکومتی، تکنوکرات‌ها، بخش‌هایی از سرمایه‌داران و نیروهای ملی - اسلامی سال‌هاست کاهش تنش با غرب و رفع تحریم‌ها را راه خروج از بحران معرفی می‌کنند. اگر جمهوری اسلامی سوم خود به سمت بخشی از همین سیاست حرکت کند، نقطه‌ای واقعی برای همسویی مرحله‌ای میان این نیروها و هسته جدید قدرت شکل می‌گیرد.

این همسویی به معنای پایان اختلافات نیست. اصلاح طلب حکومتی ممکن است سهم بیشتری از قدرت بخواهد، تکنوکرات خواهان مدیریت اقتصادی متفاوتی باشد و ملی - اسلامی همچنان از قانون‌گرایی و تغییرات تدریجی سخن بگوید. اما همه می‌توانند در یک نقطه به هم برسند: کاهش تقابل با غرب، رفع بخشی از تحریم‌ها و ایجاد ثباتی که خطر انقلاب اجتماعی و کمونیسم را در جامعه کم کند.

در چنین شرایطی، بخشی از جنبش ملی - اسلامی می‌تواند از منتقد نیم بند جمهوری اسلامی به توجیه‌گر جهت تازه آن تبدیل شود. جریانی که سال‌ها سازش با غرب را راه "عقلانی" خروج از بحران معرفی کرده است، هنگامی که خود حکومت بخشی از همین مسیر را در پیش گیرد، دشوار می‌تواند با اصل آن مخالفت کند. اختلاف بیش از آنکه بر سر جهت حرکت باشد، بر سر سهم، سرعت و شکل اجرای آن خواهد بود.

اینجا سازش با غرب از یک توافق دیپلماتیک فراتر می‌رود. می‌تواند به نقطه اتصالی برای بازآرایی بخشی از بلوک سیاسی حاکم و نیروهای پیرامونی آن تبدیل شود: نه با وعده آزادی، بلکه با وعده ثبات؛ نه با اصلاحات سیاسی، بلکه با رفع تحریم؛ نه با گشایش

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش ...

سرنگونی حکومت مذهبی دارند. آنان منافع خود را دنبال می‌کنند: موازنه منطقه‌ای، امنیت انرژی، کنترل تسلیحات، مهار بحران و جلوگیری از بی‌ثباتی‌ای که نتایجش قابل کنترل نباشد. تا زمانی که جنگ و فشار ابزار مناسب‌تری برای تأمین این منافع باشد، از آن استفاده می‌کنند؛ هنگامی که معامله کم هزینه‌تر و سودمندتر شود، همان منافع می‌تواند آنان را پشت میز مذاکره بنشانند.

برای جمهوری اسلامی سوم نیز مسئله، پیش از هر چیز، مسئله بقاست. حکومتی که از دل جنگ و بحران بیرون آمده است، نمی‌تواند برای همیشه در محاصره اقتصادی، بحران سرمایه‌گذاری، فرسودگی زیرساخت‌ها و خطر دائمی جنگ زندگی کند. سرکوب می‌تواند اعتراض را عقب براند، اما اقتصاد را نمی‌سازد. اعدام می‌تواند مخالف را بکشد، اما کارخانه فرسوده را نوسازی نمی‌کند، تکنولوژی و بارآوری نیروی کار را افزایش نمیدهد. زندان می‌تواند فعال کارگری را خاموش کند، اما سرمایه و فناوری تولید نمی‌کند. بسیج ناسیونالیستی نیز شاید برای مدتی فضای جامعه را تحت فشار قرار دهد، اما تورم، فقر، بیکاری و بحران زیرساخت را حل نمی‌کند.

"نگاه به شرق" نیز پاسخ نهایی این بحران نیست. روسیه و چین می‌توانند بخشی از فشار را کاهش دهند، بازارهایی فراهم کنند و برای حکومت فرصت تنفس بخرند، اما جایگزین رابطه با اقتصاد جهانی نیستند. خود چین بدون پیوند گسترده با بازار جهانی، تجارت، سرمایه و فناوری غرب هرگز به چین امروز تبدیل نمی‌شد. برای جمهوری اسلامی نیز شرق می‌تواند بخشی از معادله باشد، اما نمی‌تواند تمام معادله باشد.

از این رو کاهش بخشی از تحریم‌ها، بازکردن راه تجارت و سرمایه، دسترسی بیشتر به فناوری و کاهش خطر جنگ می‌تواند برای جمهوری اسلامی سوم از یک انتخاب دیپلماتیک به یک ضرورت حکومتی تبدیل شود. رژیم ممکن است همچنان از "مقاومت" و "استقلال" سخن بگوید، اما تاریخ خود جمهوری اسلامی نشان داده است که چهارچوبهای نظری - ایدئولوژیک اسلامی تا آنجا مقدس است که بقای نظام را تضمین کند. هنگامی که میان یک شعار و بقای حکومت تعارضی جدی شکل بگیرد، معمولاً این شعار است که تفسیر تازه‌ای پیدا می‌کند.

جمهوری اسلامی سوم و اصلاح طلبان حکومتی

از این زاویه است که مقایسه محدود با "دوم خرداد" معنا پیدا می‌کند. نه قرار است "دوم خرداد" دیگری تکرار شود و نه جمهوری اسلامی سوم وعده "جامعه مدنی"، گشایش فرهنگی یا اصلاحات سیاسی می‌دهد. برعکس، این حکومت از همان آغاز با اعدام، سرکوب و فضای امنیتی اعلام کرده است که در برابر جامعه قصد عقب نشینی ندارد.

نگه دارد تا شاید دولت دیگری روزی تصمیم بگیرد جنگی را که قبلا به نتیجه نرسانده، این بار تا انتها ادامه دهد.

امکان دیگر، و از نظر سیاسی مهم‌تر، تطبیق با جهت تازه همان قدرت‌هایی است که این جریان تاکنون به آنها تکیه داشته است. اگر سیاست غرب از "تغییر رژیم" به "مهار رژیم" تغییر کند، زبان اپوزیسیون راست نیز می‌تواند تغییر کند. آنچه دیروز "سرنگونی فوری" نامیده می‌شد، ممکن است فردا در قالب "گذار کنترل شده"، "انتقال کم هزینه"، "آشتی ملی"، "حفظ ثبات" یا جلوگیری از "خلاء قدرت" بازتعریف شود. صورت‌بندی‌ها می‌توانند متفاوت باشند، اما مضمون واحدی در پس آنها قرار دارد: پذیرش اینکه جمهوری اسلامی یا بخش‌هایی از ساختار آن باید در تغییر و تحولات نظم بعدی حضور داشته باشند.

اینجا تناقض ظاهری جنگ طلبی و سازش از میان می‌رود. جریانی که دیروز بمباران را راه رسیدن به قدرت می‌دانست، لزوماً مشکلی اصولی با بندوبست از بالا ندارد. جنگ و سازش برای چنین سیاستی دو وسیله متفاوت‌اند، نه دو افق اجتماعی متضاد. اگر جنگ بتواند قدرت را از بالا جا به جا کند، جنگ مطلوب است؛ اگر توافق نخبگان، دولت‌ها و بخش‌هایی از دستگاه موجود بتواند همان انتقال را کم‌هزینه‌تر انجام دهد، سازش نیز می‌تواند "واقع بینانه" شود.

در چنین سناریویی، حفظ بخش‌های اساسی دستگاه سرکوب موجود نه فقط ممکن، بلکه ضروری معرفی خواهد شد. ناگهان ارتش، دستگاه اداری، بوروکراسی و حتی بخش‌هایی از ساختار امنیتی باید برای جلوگیری از "فروپاشی کشور" حفظ شوند. کسانی که دیروز از درهم شکستن رژیم سخن می‌گفتند، می‌توانند فردا هشدار دهند که نباید "دولت" فروپاشد. شعار تغییر رژیم آرام آرام جای خود را به جراحی کنترل شده رژیم می‌دهد: بعضی چهره‌ها بروند، برخی نهادها تغییر نام دهند، آرایش سیاسی عوض شود، اما استخوان بندی نظم اجتماعی و اقتصادی محفوظ بماند.

این فقط یک احتمال نظری دوردست نیست؛ از منطق خود سیاست راست ناشی می‌شود. مسئله این جریان هیچ‌گاه برهم زدن مناسبات طبقاتی موجود نبوده است. مالکیت خصوصی، مناسبات سرمایه‌داری، دولت متمرکز، ارتش و دستگاه بوروکراتیک قدرتمند، برای بخش عمده این راست نه مسئله، بلکه اجزای نظم مطلوب‌اند. اختلافش با جمهوری اسلامی بر سر این نیست که چرا سرمایه بر جامعه حکومت می‌کند؛ بر سر این است که چه نیرویی این نظم را اداره کند، چه ایدئولوژی‌ای بر آن حاکم باشد و رابطه‌اش با غرب چگونه تنظیم شود.

از همین جا امکان یک همپوشانی تازه شکل می‌گیرد. جمهوری اسلامی سوم می‌کوشد با تغییر آرایش خود، کلیت نظام را حفظ کند. راست اپوزیسیون می‌تواند در صورت شکست افق جنگ، به پروژه‌ای نزدیک شود که خواهان تغییر بخشی از ساختار سیاسی، بدون انفجار اجتماعی و بدون دخالت مستقل توده‌هاست. این دو همچنان می‌توانند دشمن یکدیگر باشند، بر سر قدرت بجنگند و یکدیگر را نفی

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش ...

جامعه، بلکه با گشایش راه سرمایه.

اما این تنها یک سوی تجدید آرایش پس از جنگ است. در سوی دیگر، نیرویی قرار دارد که تمام استراتژی خود را بر شکست جمهوری اسلامی به دست قدرت‌های خارجی بنا کرده بود. اگر آمریکا و اسرائیل به جای ادامه جنگ به مهار و سازش برسد، راست جنگ طلب با بحرانی بسیار عمیق‌تر از شکست یک تاکتیک روبه‌رو خواهد شد. پرسش این بار مستقیماً متوجه خود اوست: وقتی قبله سیاسی به سوی سازش می‌چرخد، تکلیف اپوزیسیونی که تمام امیدش را به آن بسته بود چه می‌شود؟

بحران راست جنگ طلب؛ وقتی قبله سیاسی تغییر جهت می‌دهد

بن بست جنگ برای راست جنگ طلب فقط شکست یک تاکتیک نیست؛ بحران یک استراتژی است. این جریان آینده سیاسی خود را به فرضی گره زده بود که اکنون با واقعیت برخورد کرده است: فشار اقتصادی، تشدید تقابل و حمله نظامی سرانجام جمهوری اسلامی را از پا درمی‌آورد و فرصت انتقال قدرت را برای اپوزیسیون مورد حمایت غرب فراهم می‌کند. اگر این زنجیره در نقطه تعیین‌کننده‌اش قطع شود، یعنی اگر قدرت‌های غربی به جای ادامه جنگ به مهار و معامله با جمهوری اسلامی روی آورند، مسئله فقط این نیست که یک حمله دیگر صورت نمی‌گیرد؛ تمام نقشه راه این اپوزیسیون بی‌موضوع می‌شود.

تا زمانی که جنگ در دستور بود، راست جنگ طلب می‌توانست هر حمله را مقدمه "مرحله نهایی" معرفی کند، هر تشدید فشار را نشانه نزدیک شدن فروپاشی بداند و هر تهدید واشنگتن و تل‌آویو را گامی به سوی تحقق پروژه خود قلمداد کند. زمان سیاسی این جریان با ساعت قدرت‌های خارجی تنظیم شده بود. قرار بود لحظه تعیین‌کننده نه از دل تغییر توازن قوای اجتماعی در ایران، بلکه از تصمیمی در اتاق جنگ آمریکا و اسرائیل فرا برسد.

اکنون اگر همان قدرت‌ها محاسبه دیگری کنند، بحران آغاز می‌شود. اگر واشنگتن به این نتیجه برسد که جمهوری اسلامی مهارشده برای منافعش کم‌هزینه‌تر از فروپاشی کنترل‌ناپذیر آن است؛ اگر مسئله هیأت حاکمه آمریکا از تغییر رژیم به کنترل برنامه نظامی، سیاست منطقه‌ای، امنیت انرژی و جلوگیری از بی‌ثباتی منتقل شود؛ راست جنگ طلب با انتخابی مرگبار رو به رو می‌شود که مدت‌ها از پاسخ دادن به آن گریخته است: در غیاب جنگ خارجی، استراتژی او برای قدرت چیست؟

ادامه انتظار برای جنگ بعدی یک امکان است. هر بحران تازه می‌تواند دوباره به عنوان آغاز "کار ناتمام" معرفی شود. اما سیاستی که زندگی خود را از انتظار یک حمله دیگر می‌گیرد، دیر یا زود با فرسایش رو به رو می‌شود. جامعه نمی‌تواند تا ابد زندگی، مبارزه و آینده خود را در تعلیق

اما سیاست را فقط با فهرست اختلافات نمی‌توان فهمید. باید دید در لحظه‌ای که جامعه برای تصرف قدرت وارد میدان شود، هر نیرو در کدام سوی نبرد خواهد ایستاد. آنجاست که ممکن است خطوطی که امروز بسیار دور از یکدیگر به نظر می‌رسند، به یکدیگر نزدیک شوند.

بن بست جنگ به این ترتیب فقط شکست و بحران راست جنگ طلب نیست؛ پرده را از یک حقیقت قدیمی‌تر کنار می‌زند. مسئله اساسی راست هرگز این نبوده است که مردم چگونه به قدرت برسند؛ مسئله این بوده است که قدرت چگونه بدون انقلاب مردم جا به جا شود. جنگ یک پاسخ به این سؤال بود. سازش و انتقال کنترل شده می‌تواند پاسخ دیگر آن باشد.

و درست در برابر همین دو پاسخ است که سؤال واقعی دوره تازه سر بلند می‌کند: آیا جامعه قرار است بار دیگر تماشاگر جا به جایی قدرت در بالای سر خود باشد، یا این بار خود برای تصرف قدرت سیاسی وارد میدان خواهد شد؟

تجدید آرایش در بالا، مبارزه و گسترش سازماندهی در پایین

در حالی که حکومت و نیروهای سیاسی پیرامون آن برای دوره پس از جنگ آرایش تازه‌ای می‌گیرند، در پایین جامعه روند دیگری در جریان است. جمهوری اسلامی سوم برای بقا راه‌های تازه می‌جوید؛ بخشی از ملی - اسلامی‌ها امکان تازه‌ای برای نزدیکی به سیاست تنش‌زدایی می‌بینند؛ راست جنگ طلب با بحران استراتژی خود دست و پنجه نرم می‌کند؛ دولت‌های غربی نیز میان جنگ، فشار، مهار و سازش بر اساس منافع خود حرکت می‌کنند. اما جامعه ایران در هیچ‌یک از این معادلات خلاصه نمی‌شود.

جنگ نتوانست تضاد جامعه با جمهوری اسلامی را از میان ببرد. حکومت کوشید با بسیج ناسیونالیستی، "مقابله با جنگ" را به "دفاع از جمهوری اسلامی" تبدیل کند و هر صدای مستقلی را زیر فشار ضرورت مقابله با دشمن خارجی قرار دهد. اما جنگ تمام نشده بود که ماشین اعدام دوباره با قدرت به کار افتاد، اعتراضات اجتماعی ادامه یافت، کارگران برای مطالبات خود به میدان آمدند و بازنشستگان بار دیگر خیابان را به صحنه اعتراض علیه فقر و فلاکت تبدیل کردند. واقعیت جامعه خیلی زود پرده تبلیغات "وحدت ملی" را کنار زد: دشمنی بخشهایی از مردم با بمباران و جنگ خارجی، آشتی آنان با جمهوری اسلامی نبود و نیست.

این تمایز برای دوره پیش رو تعیین کننده است. مردم می‌توانند و باید همزمان مخالف جنگ و خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی باشند. می‌توانند بمباران شهرها و کشتار مردم را محکوم کنند و در همان حال ماشین اعدام و سرکوب حکومت را به چالش بکشند. می‌توانند نه زیر پرچم جمهوری اسلامی بروند و نه پشت ارتش آمریکا و اسرائیل صف بکشند. این همان استقلال سیاسی جامعه‌ای است که هر دو قطب ارتجاع می‌کوشند ناممکن جلوه دهند.

اما مسئله فقط ادامه اعتراض نیست. مرحله تازه‌ای که در

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش ...

کنند؛ اما دشمنی سیاسی مانع از اشتراک طبقاتی آنان در برابر یک خطر بزرگ‌تر نمی‌شود: انقلاب از پایین. خطر کمونیسم جامعه.

این نقطه تعیین کننده است. هرچه مبارزه کارگری، اعتراضات توده‌ای و سازمان‌یابی مستقل جامعه گسترده‌تر شود، مسئله "ثبات" برای همه نیروهای خواهان انتقال قدرت از بالا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. آنچه برای کارگر اعتصاب و اعمال قدرت جمعی است، برای مدافعان نظم موجود می‌تواند "اختلال اقتصادی" نام بگیرد. آنچه برای مردم قیام علیه حکومت است، برای آنان می‌تواند خطر "خلأ قدرت" و "هرج و مرج" جلوه داده شود. آنچه برای یک جنبش انقلابی شکستن ماشین سرکوب است، در زبان راست می‌تواند ضرورت "حفظ نهادهای ملی" نامیده شود.

در این نقطه، مرز واقعی سیاست آشکارتر می‌شود. مرز فقط میان جمهوری اسلامی و مخالفانش نیست. در لحظات تعیین کننده، مرز میان دو نوع تغییر است: تغییر از بالا و تغییر از پایین. میان بازآرایی قدرت در چارچوب نظم موجود و دخالت مستقیم جامعه برای درهم شکستن آن.

به همین دلیل، نباید سازش احتمالی بخشی از راست را صرفاً به فرصت طلبی سیاسی یا تغییر ناگهانی موضع تقلیل داد. مسئله عمیق‌تر است. وقتی استراتژی یک جریان بر قدرت مستقل جامعه بنا نشده باشد، شکست تکیه گاه خارجی آن را ناچار به جست و جوی تکیه گاهی تازه در بالا می‌کند. ممکن است این تکیه گاه بخشی از دستگاه حکومتی، جناحی جدا شده از قدرت، تکنوکرات‌ها، فرماندهان سابق یا ائتلافی از نیروهای درون و بیرون حکومت باشد. شکل آن از پیش معلوم نیست؛ منطق آن اما روشن است: جلوگیری از آنکه جامعه خود راساً مسئله قدرت را حل کند.

از این منظر، بحران راست جنگ طلب بخشی از تجدید آرایش بزرگ‌تری است که بن بست جنگ ایجاد کرده است. در یک سو، جمهوری اسلامی سوم می‌کوشد با کاهش تنش خارجی و بازسازی توان اقتصادی، بقای خود را تضمین کند و بخشی از نیروهای ملی - اسلامی و اصلاح طلب حکومتی را حول این جهت تازه جذب یا خنثی کند. در سوی دیگر، راست جنگ طلب با از دست دادن افق "نجات از بیرون"، در برابر وسوسه و ضرورت انتقال مدیریت شده از بالا قرار می‌گیرد.

این نیروها یکی نیستند و نباید اختلافات واقعی‌شان را نادیده گرفت.

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش ...

به این اعتبار، دوره سازش احتمالی نه دوره تعطیلی مبارزه، بلکه می‌تواند میدان تازه‌ای برای تشدید آن باشد. حکومت خواهد کوشید هر بهبود اقتصادی احتمالی را به حساب عقلانیت و موفقیت خود بگذارد و از جامعه فرصت بخرد. اصلاح‌طلبان و ملی. اسلامی‌ها خواهند گفت اکنون که خطر جنگ کاهش یافته و راه "عقلانیت" باز شده است، باید از رادیکالیسم پرهیز کرد. راست شکست خورده نیز می‌تواند با زبان "ثبات"، "گذار آرام" و "جلوگیری از هرج و مرج" جامعه را به انتظار فراخواند. هر سه، با زبان‌های متفاوت، یک پیام خواهند داشت: اکنون زمان تعرض از پایین نیست.

پاسخ جنبش آزادیخواه و سوسیالیستی باید درست عکس این باشد. کاهش خطر جنگ، اگر تحقق یابد، نه دلیلی برای تعلیق مبارزه، بلکه فرصتی برای بازگرداندن مسئله اصلی جامعه به مرکز سیاست است. وقتی صدای بمب فروکش می‌کند، صدای اعتصاب باید بلندتر شنیده شود. وقتی دولت‌ها پشت میز مذاکره می‌نشینند، جامعه نباید پشت در منتظر نتیجه معامله آنها بماند. وقتی حکومت می‌کوشد با کاهش فشار خارجی عمر بخرد، نیروی آزادیخواه باید مبارزه برای پایان دادن به حکومت اعدام، فقر و اسلام سیاسی را گسترده‌تر کند.

در اینجا مسئله سازمان‌یابی به قلب سیاست سوسیالیستی بازمی‌گردد. پاسخ به تز "مردم نمی‌توانند" فقط گفتن اینکه مردم می‌توانند نیست. باید آن توان را ساخت. اعتصاب پراکنده باید به قدرت متشکل کارگری نزدیک شود؛ اعتراض محلی باید بتواند شبکه و سازمان پیدا کند؛ مبارزه علیه اعدام باید به جنبشی سراسری علیه ماشین سرکوب بدل شود؛ جنبش آزادی زن، مبارزه کارگران، بازنشستگان، جوانان و جنبش علیه حکومت مذهبی باید نقاط اتصال سیاسی خود را پیدا کنند. قدرت اجتماعی فقط وجود ندارد؛ باید سازمان داده شود.

و درست در همین نقطه، مسئله سوسیالیسم از یک آرمان دوردست به یک مسئله سیاسی روز تبدیل می‌شود. جامعه برای تعویض سران جمهوری اسلامی مبارزه نمی‌کند. اگر قرار باشد فردای سرنگونی همان مناسباتی باقی بماند که میلیون‌ها انسان را به فروش نیروی کار، ناامنی، فقر و بی‌قدرتی محکوم می‌کند، تغییری حاصل نشده، بخش اساسی مسئله حل نشده است. آزادی سیاسی بدون برابری اجتماعی ناقص و ناپایدار است و برابری بدون گرفتن قدرت اقتصادی و سیاسی از طبقه حاکم به یک وعده تو خالی تبدیل می‌شود.

این همان خطی است که کمونیسم کارگری به روشنی در برابر جامعه قرار می‌دهد: نه بازسازی جمهوری اسلامی، نه انتقال قدرت میان جناح‌های طبقه حاکم، نه انتظار برای جنگ بعدی و نه معامله‌ای که مردم در آن فقط تماشاگرند. مسئله، تبدیل نیروی واقعی موجود در جامعه به یک قطب مستقل سیاسی است؛ قطبی که بتواند هم جمهوری اسلامی و هم آلترناتیوهای راست برای فردای آن را به چالش بکشد.

برابر جامعه قرار گرفته است می‌تواند اهمیت مبارزه طبقاتی را بیش از گذشته افزایش دهد. جمهوری اسلامی سوم، حتی اگر بتواند با غرب به توافقی برسد و بخشی از تحریم‌ها را کاهش دهد، با جامعه‌ای روبه‌روست که سال‌ها سقوط سطح زندگی، تورم، ناامنی اقتصادی، استثمار و غارت را تجربه کرده است. توافق خارجی این تضاد را محو نمی‌کند. حتی رونق نسبی اقتصاد، اگر تحقق یابد، به خودی خود تضاد کار و سرمایه را کاهش نمی‌دهد؛ می‌تواند منابع بیشتری در اختیار حکومت و سرمایه قرار دهد و همزمان توقع، مطالبه و قدرت چانه‌زنی طبقه کارگر را نیز افزایش دهد.

درست به همین دلیل، نباید سرنوشت مبارزه طبقاتی را به ادامه بحران اقتصادی گره زد. سوسیالیسم از فقر تغذیه نمی‌کند، از مبارزه سازمان‌یافته و آگاهانه علیه ریشه‌های فقر و نابرابری و استثمار تغذیه میکند. طبقه کارگر برای قدرتمند شدن نیازمند فلاکت بیشتر نیست. مسئله اساسی سازمان‌یابی، تشکل، اعتماد به نیروی خود و تبدیل اعتراضات پراکنده به یک قدرت اجتماعی و سیاسی است. اگر بخشی از فشار تحریم‌ها کاهش یابد، وظیفه کمونیسم این نیست که برای بازگشت بحران دعا کند؛ باید نشان دهد ثروتی که جامعه تولید می‌کند متعلق به کسانی است که آن را می‌سازند و هیچ درجه‌ای از "رونق" سرمایه دارانه جای آزادی، برابری و حاکمیت مردم را نمی‌گیرد.

این نقطه، مرز ما با همه روایت‌های راست و ملی - اسلامی و چپ‌های سنتی را نیز روشن می‌کند. برای آنها مسئله اصلی چگونگی اداره بهتر نظم موجود است: چگونه تحریم کمتر شود، چگونه سرمایه بیشتر وارد شود، چگونه انتقال قدرت. اگر لازم شد. بدون انفجار اجتماعی صورت گیرد. برای طبقه کارگر مسئله چیز دیگری است: چه کسی تولید می‌کند، چه کسی ثروت را تصاحب می‌کند، چه کسی تصمیم می‌گیرد و چه کسی قدرت سیاسی را در دست دارد؟

از همین رو، دو جبهه اصلی نبرد اجتماعی که در بحث جمهوری اسلامی سوم بر آنها تأکید کردیم، نه تنها از میان نرفته‌اند بلکه اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند: مبارزه علیه فقر، فلاکت و استثمار، و مبارزه علیه اعدام، سرکوب، تبعیض و حکومت مذهبی. اینها دو مبارزه جداگانه نیستند. جمهوری اسلامی فقر را بدون سرکوب نمی‌تواند تحمل کند و سرکوب را برای حفظ همان مناسبات اقتصادی و طبقاتی به کار می‌گیرد. مبارزه برای دستمزد و رفاه، اگر تا انتها پیش رود، به مسئله قدرت می‌رسد؛ مبارزه علیه اعدام و حکومت مذهبی نیز اگر بخواهد ریشه این دستگاه را بخشکاند، نمی‌تواند مناسبات اجتماعی و طبقاتی حافظ آن را دست‌نخورده باقی بگذارد.

قآنی در بغداد؛

جنگ قدرت‌ها بر سر سلاح و نفوذ، مردم عراق در حاشیه

وریا روشنفکر



حفظ اهرم قدرت بدون پرداخت هزینه یک جنگ بزرگ است؛ سلاح‌ها باقی بمانند، اما به شکلی عمل نشود که دولت عراق، جامعه عراق و حتی بخش‌هایی از جریان‌های سیاسی شیعه را علیه این گروه‌ها متحد کند.

اما پشت این کشمکش بر سر سلاح، واقعییتی وجود دارد که در روایت‌های رسمی تقریباً همیشه به حاشیه رانده می‌شود: مردم عراق. کارگر عراقی، جوانی که سال‌هاست با بیکاری دست‌وپنجه نرم می‌کند، خانواده‌ای که از کمبود برق و آب و خدمات عمومی رنج می‌برد، زانی که برای ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی خود مبارزه می‌کنند و میلیون‌ها انسانی که ثروت عظیم نفتی کشورشان هیچ تضمینی برای یک زندگی انسانی به آنها نداده است، در این بازی قدرت نقشی ندارند. مردم عراق سال‌ها میان جنگ، تحریم، اشغال نظامی، تروریسم، فرقه‌گرایی و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی گرفتار بوده‌اند و در نهایت همین مردم بوده‌اند که هزینه این کشمکش‌ها را پرداخته‌اند. مسئله عراق بنابراین فقط این نیست که چه کسی سلاح در اختیار دارد؛ مسئله مهم‌تر این است که چه کسی حق دارد درباره سرنوشت جامعه تصمیم بگیرد.

از نگاه طبقاتی، نباید در دام این تصور افتاد که یکی از طرفین این کشمکش نماینده مردم است. جمهوری اسلامی نماینده مردم ایران نیست، حکومت آمریکا نماینده مردم آمریکا در این منازعات منطقه‌ای نیست و گروه‌های مسلح مذهبی و فرقه‌ای نیز نماینده کارگران و زحمتکشان عراق نیستند. هر کدام از این نیروها منافع سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود را دنبال می‌کنند و مردم اغلب به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های آنان تبدیل می‌شوند.

این واقعیت درباره شعار "انحصار سلاح در دست دولت" نیز صدق می‌کند. وجود گروه‌های مسلح خارج از کنترل واقعی جامعه می‌تواند به شکل‌گیری دولت در دولت و اعمال قدرت مستقیم بر مردم منجر شود؛ اما انتقال همه سلاح‌ها به دولت نیز به‌خودی‌خود آزادی و امنیت مردم را تضمین نمی‌کند. دولتی می‌تواند ارتش و پلیس قدرتمندی داشته باشد و در همان حال کارگران، معترضان و مخالفان سیاسی را سرکوب کند. بنابراین پرسش بنیادی‌تر این است که قدرت دولتی در خدمت چه کسانی قرار دارد و چه طبقه‌ای بر جامعه حکومت می‌کند.

گروه‌های مسلح نزدیک به جمهوری اسلامی نیز نمی‌توانند تنها با استفاده از واژه "مقاومت" خود را از این پرسش معاف کنند. مقاومت در برابر قدرت خارجی زمانی معنای انسانی و رهایی‌بخش دارد که به آزادی و رفاه مردم منجر شود، نه اینکه شبکه‌های

سفر مخفیانه اسماعیل قآنی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، به بغداد در هفته گذشته را نمی‌توان یک سفر معمولی و تشریفاتی دانست. این سفر در شرایطی انجام شده که آینده گروه‌های مسلح نزدیک به جمهوری اسلامی، رابطه دولت عراق با این نیروها و توازن قدرت در منطقه وارد مرحله‌ای حساس شده است. گزارش‌های منتشرشده از دیدار قآنی با شماری از رهبران سیاسی و فرماندهان گروه‌های مسلح شیعه حکایت دارد؛ دیدارهایی که محور آنها ظاهراً مسئله خلع سلاح گروه‌های مسلح، قرار گرفتن سلاح‌ها تحت کنترل دولت و چگونگی برخورد با این روند بوده است.

اهمیت این سفر اما در خود سفر نیست، بلکه در شرایطی است که قآنی را به بغداد کشانده است. جمهوری اسلامی طی سال‌ها بخشی از سیاست منطقه‌ای خود را بر ایجاد و تقویت نیروهای مسلح همسو در کشورهای مختلف بنا کرده و عراق در این میان جایگاهی ویژه دارد. نزدیکی جغرافیایی، اهمیت اقتصادی و نفتی، موقعیت عراق در خلیج فارس و جهان عرب و همچنین وجود شبکه گسترده‌ای از احزاب و نیروهای مسلح نزدیک به جمهوری اسلامی، عراق را به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های نفوذ رژیم ایران تبدیل کرده است. اکنون همین شبکه با فشار فزاینده‌ای برای خلع سلاح یا ادغام کامل در ساختار دولت عراق روبه‌روست.

در ظاهر، مسئله ساده است: دولت عراق می‌گوید سلاح باید در انحصار دولت باشد. اما پشت این خواست، کشمکشی بزرگ بر سر قدرت سیاسی و امنیتی جریان دارد. گروه‌هایی که طی سال‌ها به قدرت نظامی و سیاسی دست یافته‌اند، حاضر نیستند به آسانی ابزار قدرت خود را کنار بگذارند و دولت عراق نیز نمی‌تواند بدون محاسبه خطر یک درگیری داخلی با آنها وارد رویارویی شود. در چنین شرایطی، سفر قآنی معنایی فراتر از یک دیدار سیاسی پیدا می‌کند. فرمانده‌ای که مسئول شبکه منطقه‌ای سپاه پاسداران است، در مقطعی حساس به بغداد رفته تا درباره آینده یکی از مهم‌ترین پایه‌های نفوذ جمهوری اسلامی مذاکره کند.

آنچه از گزارش‌های مربوط به این سفر برمی‌آید، نشان‌دهنده سیاستی محتاطانه است: جمهوری اسلامی نمی‌خواهد شبکه مسلح خود در عراق را از دست بدهد، اما همزمان نمی‌خواهد این نیروها وارد جنگی داخلی شوند که می‌تواند به سرکوب و نابودی آنها منجر شود. هدف،

قآنی در بغداد؛

جنگ قدرت‌ها بر سر سلاح و نفوذ، مردم عراق در حاشیه...

مسلح، احزاب فرقه‌ای و ساختارهای قدرتی ایجاد کند که خودشان بر جامعه اعمال قدرت کنند. جمهوری اسلامی طی سال‌ها برای ساختن چنین شبکه‌ای هزینه کرده و اکنون نمی‌خواهد با تغییر شرایط سیاسی عراق بخش مهمی از این سرمایه نظامی و سیاسی را از دست بدهد.

در سوی دیگر، دولت عراق تلاش می‌کند موقعیت خود را به‌عنوان مرکز تصمیم‌گیری سیاسی و امنیتی تثبیت کند؛ تلاشی که با فشار آمریکا و نگرانی کشورهای منطقه نیز همراه شده است. اما دولت عراق را هم نمی‌توان کاملاً بیرون از این بازی قدرت تصور کرد. دولت عراق بخشی از مناسبات قدرت و اقتصاد سرمایه‌داری در این کشور است و منافع طبقات حاکم و شبکه‌های سیاسی و اقتصادی قدرتمند را نمایندگی می‌کند. آنچه در عراق جریان دارد، در واقع کشمکش چند مرکز قدرت بر سر کنترل جامعه و منابع است: جمهوری اسلامی می‌خواهد نفوذ خود را حفظ کند، آمریکا می‌خواهد نفوذ رقیب را محدود کند، دولت عراق می‌خواهد اقتدار خود را تثبیت کند و گروه‌های مسلح نمی‌خواهند قدرت و امکاناتشان را از دست بدهند. در میان همه اینها، مردم همچنان باید با بیکاری، فقر، فساد، گرانی و فقدان خدمات عمومی زندگی کنند.

این تناقض وقتی به مسئله نفت نگاه می‌کنیم آشکارتر می‌شود. عراق یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان را دارد، اما این ثروت نتوانسته زندگی اکثریت مردم را به سطحی شایسته برساند. میلیاردها دلار درآمد نفتی در ساختارهای دولتی، شرکت‌ها، احزاب، شبکه‌های اقتصادی و گروه‌های قدرت گردش می‌کند، در حالی که بخش بزرگی از جامعه از ابتدایی‌ترین امکانات محروم است. مشکل عراق کمبود ثروت نیست؛ مشکل، مناسبات قدرت و نحوه تقسیم و کنترل این ثروت است.

از همین زاویه، بحران‌های منطقه‌ای و اختلال در مسیرهای انتقال نفت نیز مستقیماً بر زندگی مردم اثر می‌گذارند، اما برای قدرت‌های سیاسی، نفت و مسیرهای انتقال آن بخشی از محاسبات ژئوپلیتیک و ابزار فشار است. چیزی که برای یک خانواده عراقی به معنای نان، شغل و آینده فرزندانش است، برای دولت‌ها به "اهرم فشار" و "عمق استراتژیک" تبدیل می‌شود. مردم خانه، شغل و امنیت می‌خواهند، اما قدرت‌ها درباره مناطق نفوذ، سلاح و موازنه قدرت مذاکره می‌کنند.

از این منظر، سفر قآنی را باید بخشی از تلاش جمهوری اسلامی برای حفظ ساختار نفوذ خود در عراق دانست. او به بغداد رفته است تا

درباره حفظ یک اهرم سیاسی و نظامی که برای جمهوری اسلامی در معادلات منطقه‌ای اهمیت دارد تلاش کند. حتی اگر تمام مذاکرات پشت درهای بسته باقی بماند، معنای سیاسی سفر روشن است: جمهوری اسلامی حاضر نیست به آسانی یکی از مهم‌ترین ابزارهای نفوذ خود در عراق را کنار بگذارد.

با این حال، آینده این سیاست تضمین‌شده نیست. جامعه عراق تغییر کرده است. بخش‌هایی از مردم این کشور بارها علیه فساد، فرقه‌گرایی، بیکاری و دخالت قدرت‌های خارجی به خیابان آمده‌اند و نسل جدید الزاماً حاضر نیست تقسیم‌بندی‌های سیاسی و مذهبی نسل‌های گذشته را بپذیرد. این تغییر اجتماعی می‌تواند در بلندمدت از اهمیت شبکه‌های فرقه‌ای و مسلح بکاهد. اگر دولت عراق بتواند بدون جنگ داخلی سلاح گروه‌های مسلح را واقعاً تحت کنترل خود قرار دهد، یکی از مهم‌ترین ابزارهای نفوذ جمهوری اسلامی محدود خواهد شد. اگر این روند با زور و خشونت پیش برود، خطر یک درگیری خونین وجود دارد؛ و اگر سلاح‌ها فقط در ظاهر دولتی شوند اما همان شبکه‌های سیاسی و نظامی کنترل واقعی آنها را حفظ کنند، بحران تنها به آینده منتقل خواهد شد.

اما از نگاه مردم، هیچ‌کدام از این سناریوها پاسخ نهایی نیست. آزادی مردم عراق با جابه‌جایی سلاح از یک گروه مسلح به دولت به دست نمی‌آید. رهایی زمانی معنا پیدا می‌کند که مردم بتوانند قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه را از دست شبکه‌های فاسد، فرقه‌ای، نظامی و سرمایه‌دار خارج کنند و خود درباره زندگی و آینده‌شان تصمیم بگیرند.

پاسخ انسانی و رهایی‌بخش به این وضعیت نه دفاع از جمهوری اسلامی است، نه حمایت از مداخله حکومت آمریکا و نه دفاع از میلیشیای مذهبی و فرقه‌ای. پاسخ، قرار دادن منافع انسان‌ها در برابر منافع دولت‌ها، احزاب و شبکه‌های مسلح است. کارگران و زحمتکشان عراق باید بتوانند بدون قیومیت دولت‌های خارجی، احزاب مذهبی و فرماندهان نظامی، سرنوشت خود را تعیین کنند. ثروت نفت باید برای زندگی مردم باشد، نه برای ساختن ماشین‌های قدرت؛ سلاح نباید ابزار تحمیل اراده هیچ جناحی بر جامعه باشد و امنیت نباید نام دیگری برای سرکوب باشد.

در نهایت، مسئله اصلی این نیست که قآنی موفق شده است یا دولت عراق، یا اینکه کدام قدرت منطقه‌ای دست بالا را پیدا می‌کند. مسئله این است که چرا مردم عراق باید همچنان هزینه رقابت این قدرت‌ها را بپردازند و چرا جامعه‌ای با چنین ثروت عظیم نفتی باید با فقر، بیکاری و فساد دست‌وپنجه نرم کند. چرا سرنوشت میلیون‌ها انسان باید در جلسات محرمانه فرماندهان نظامی و رهبران احزاب تعیین شود؟ و چرا هر قدرتی که وارد میدان می‌شود، مردم را به نام "امنیت"، "مقاومت"، "حاکمیت" یا "مبارزه با تروریسم" به حاشیه می‌راند؟

چپ محور مقاومتی ریشه در سنت حزب توده دارد!

رضا کمانگر

حزب توده در جریان انقلاب ۵۷ بدلیل جهت گیری سیاسی، طبقاتی اش با اسلام سیاسی و از جمله با خمینی بیعت کرد و بعدا همراه با سازمان اکثریت با فرمان خمینی برای حمله به کردستان و شروع جنگ ارتجاعی ۸ ساله رژیم اسلامی و رژیم صدام حسین خواهان مسلح کردن سپاه پاسداران به سلاح سنگین برای سرکوب مخالفان ازجمله جنبش انقلابی در کردستان، ترکمن صحرا و دفاع از میهن در برابر ارتش صدام حسین بودند.

در جریان جنگ ارتجاعی ۱۲ و ۳۹ روزه آمریکا، اسرائیل با رژیم اسلامی، جریان چپ سنتی که به چپ محور مقاومتی معروف هستند پوست انداختند به سنت اصلی خود، یعنی همان سنت ضد امپریالیستی حزب توده و سازمان اکثریت بازگشته اند. البته گرایش این سنت تنها مختص به ایران نیست. جریانات چپ سنتی از اروپا تا کشورهای آمریکای لاتین تا آفریقا و آسیا در صیفبندی سیاسی، طبقاتی درضدیت کور با امپریالیسم آمریکا در کنار ارتجاع اسلامی از نوع رژیم اسلامی، حماس، حزب الله لبنان، جهاد اسلامی و گروه های نیابتی رژیم اسلامی و حتی طالبان افغانستان قرار گرفته اند. حزب توده و بعدا سازمان اکثریت با سر کار آمدن رژیم اسلامی بدلیل شعارهای ضد آمریکایی جنبش اسلامی در کنار رژیم اسلامی قرار گرفتند و حتی همکاری امنیتی این دو جریان به اسم چپ، موجب آموزش نیروهای سپاه پاسداران برای چگونگی بازجویی، شکنجه و اعتراف گیری اجباری از دستگیرشدگان چپها و کمونیستها شدند که هزاران فعال سیاسی چپ و کمونیست قربانی همکاری این دو جریان ارتجاعی با رژیم اسلامی شدند.

اکنون جریان چپ سنتی با همان سنت ارتجاعی حزب توده و اکثریت بعد از تجربه تلخ قربانی شدن خود حزب توده و اکثریت بار دیگر با شروع جنگ ارتجاعی آمریکا، اسرائیل با رژیم اسلامی مانند شروع جنگ ارتجاعی ۸ ساله رژیم صدام حسین با رژیم اسلامی، یکبار دیگر در کنار رژیم کثیف و جنایتکار اسلامی قرار گرفتند.

این جریانات که اسم چپ را بر خود یدک میکشند، چشم خود را بر جنایت بیش از چهار دهه رژیم اسلامی بسته اند، در ضدیت با امپریالیسم آمریکا به صف ارتجاع اسلامی پیوستند و چشم خود را بر بیش از ۱۵۰ هزار اعدام، کشتارهای خیابانی رژیم اسلامی، دستگیری و بگیر و ببندهای فله ای، محاکمات کذاب و صدور حکم و اجرای هر روزه اعدام بستند و چشمشان را روی قوانین عصر حجر آبتاید جنسی رژیم اسلامی علیه زنان بسته اند و حتی چشمشان را بر سونامی بیکاری در



نتیجه بمبارانهای هوایی مراکز اقتصادی و تعطیلی محلهای کار و در مقابل گرانی، خالی شدن سفره کارگران، تحمیل فقر، فلاکت، دزدی و فساد سیستماتیک رژیم اسلامی بسته اند و برای دفاع از میهن به مدافع رژیم تبدیل شده اند و لام تا کام خفه خون گرفته اند و تنها مشغله هایشان دفاع از میهن با تقویت و ناسیونالیسم تمامیت خواه است که به پیاده نظام فکری

بسیج مهین پرستی در صف رژیم اسلامی قرار گرفته اند. نامه بهمن شفیق، بعنوان تئوریسین فرقه چپ محور مقاومتی، به مجتبی خامنه ای با خطاب قرار دادن او به "آیت الله" و "عالی جناب" گواه بر این واقعیت که سنت ارتجاعی حزب توده و اکثریت بشکل تراتژیکی سینه چاک در خدمت رژیم جنایتکار اسلامی قرار گرفته است.

موضعگیری حزب توده و اکثریت در قبال جنبش انقلابی کردستان و مقایسه آن با چپ محور مقاومتی!

خمینی در ۲۸ مرداد سال ۵۸ فرمان حمله نظامی به کردستان را صادر کرد، بنی صدر رئیس جمهور و فرمانده وقت کل نیروهای مسلح، به سربازان دستور داد نباید تا پاکسازی کردستان بندهای پوتینهایشان را باز کنند! حزب توده و سازمان اکثریت از فرمان خمینی حمایت کردند و شجاعت بنی صدر را هم ستودند.

اکنون بعد از ۴۸ سال چپ محور مقاومتی با شروع جنگ ارتجاعی آمریکا، اسرائیل و رژیم اسلامی با همان سنت حزب توده و اکثریت به مبلغ و سیاهی لشکر رژیم اسلامی تبدیل شده اند. اینها از موشکباران اردوگاه های احزاب ناسیونالیست کورد توسط رژیم اسلامی ابراز شادمانی میکنند و درمقابل صدور اطلاعیه های محکوم کردن رژیم اسلامی توسط احزاب چپ و کمونیست آشفته حال شده و به اتهام زنی و فحاشی روی آوردند، در داخل کشور هم در شکافها و ریزشهای که در این جریان ایجاد شده است دست به اتهام زدن و گرا های امنیتی زده اند.

اینها یکی از وظایف اصلیشان هتاکی به احزاب و جریانات کمونیستی است که این جنگ را ارتجاعی میدانند و سه رژیم درگیر این جنگ یعنی آمریکا، اسرائیل و رژیم اسلامی را تروریستی و عامل اصلی کشتار، ویرانی آوارگی، بیکاری، گرانی فقر، فلاکت و بقای رژیم اسلامی میدانند. این طیف عامل اصلی سناریوی سیاه را احزاب ناسیونالیست کرد میدانند در حالی بیش از چهار دهه است احزاب ناسیونالیست کورد یک پایشان در میز مذاکره با مامورین رژیم اسلامی برای سازش و معامله بوده است و پای دیگرشان مشغول پرسه زدن در

قآنی در بغداد؛

جنگ قدرت‌ها بر سر سلاح و نفوذ، مردم عراق در حاشیه...

تا زمانی که پاسخ این پرسش‌ها به دست خود مردم داده نشود، جابه‌جایی قدرت میان دولت‌ها، احزاب و فرماندهان مسلح چیزی جز تغییر شکل همان سلطه نخواهد بود. مردم عراق بیش از «محور»‌های جدید و قدیم، به آزادی، برابری، رفاه و امکان تصمیم‌گیری مستقیم درباره زندگی خود نیاز دارند. این همان نقطه‌ای است که منافع واقعی مردم از بازی قدرت‌های حاکم جدا می‌شود.

۱۴ اوت ۲۰۲۶

چپ محور مقاومتی ریشه در

سنت حزب توده دارد ...

کریدورهای وزارت خارجه آمریکا و اروپا برای جلب توجه حمایت بوده است. این احزاب ممکن است نقش نیابتی سیاستهای آمریکا و اسرائیل را بازی کنند، اما به تنهایی نمیتوانند عامل اصلی ایجاد سناریوی سیاه در ایران باشند. بر کسی پوشیده نیست محکوم کردن موشکباران اردوگاه‌های احزاب ناسیونالیست کرد ناشی از نزدیکی سیاسی آنها با احزاب چپ و کمونیست نیست، بلکه عدم مشروعیت رژیم اسلامی، هر جریان مسئول را موظف به اعلام موضع در قبال جنایت رژیم اسلامی میکند. اما کل تلاش چپ محور مقاومتیها در این جهت است که نقش رژیم در عاملیت سناریوی سیاه در ایران را حذف کنند که خیالی باطل است.

آیا سرنوشت چپ محور مقاومتی به سرنوشت حزب توده و سازمان اکثریت تبدیل میشود؟

حزب توده و سازمان اکثریت قربانی مبانی سیاستهای راست خود بودند، مبانی فکری این دو جریان آغشته به ناسیونالیسم، ملیگرایی و مماشات با مذهب ازجمله اسلام سیاسی ضد غربی بودند، نگاه ابزاری این جریان به طبقه کارگر برای جلب حمایت و رای دادن به آنها جهت مشارکت در حاکمیت بورژوازی در نظام اسلامی بودند. آنها در این توهم بودند که اگر رژیم اسلامی در جامعه ایران تثبیت شود آنها را در قدرت سیاسی شرکت خواهد داد، بر این مبنا در زمان انقلاب ۵۷ و همچنین در جریان جنگ ۸ ساله با رژیم عراق تمام قد در خدمت سیاستهای سرکوبگرانه رژیم اسلامی قرار گرفتند.

در نهایت این رژیم اسلامی بود که تاریخ مصرف آنها را تمام شده اعلام کرد و به سرکوب خشن و خونین حزب توده و اکثریت مانند همه جریانات سیاسی اپوزیسیون دیگر پرداختند.

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، شکست راست و سیاست سازش ...

جمهوری اسلامی سوم، اگر بتواند تثبیت شود، خواهد کوشید دوره تازه‌ای از بقای حکومت را آغاز کند. راست نیز برای نجات افق خود آرایش تازه‌ای خواهد گرفت. اما هیچ آرایش تازه‌ای در بالا نمیتواند تضادهای بنیادی جامعه را حذف کند. فقر، استثمار، بی‌حقوقی، اعدام، تبعیض جنسیتی و حکومت مذهبی با یک توافق دیپلماتیک دود نمی‌شوند و به هوا نمی‌روند. از این رو مسئله تعیین‌کننده دوره پیش رو این نیست که جمهوری اسلامی با غرب تا کجا سازش خواهد کرد یا راست با شکست سیاست جنگ چگونه کنار خواهد آمد. اینها مهم‌اند، اما سؤال نهایی نیستند. سؤال تعیین‌کننده این است که آیا طبقه کارگر و جنبش آزادیخواه جامعه خواهند توانست از این دوره برای ساختن نیروی مستقل خود استفاده کنند و مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی را به مبارزهای برای قدرت سیاسی و یک جامعه آزاد، برابر و سوسیالیستی ارتقا دهند.

تجدید سازماندهی در بالا آغاز شده است. پاسخ ما باید سازمان یابی و تعرض از پایین باشد.

۱۴ اوت ۲۰۲۶

اکنون چپ محور مقاومتی در جریان جنگ ارتجاعی جاری پا را در همان مسیر حزب توده و اکثریت با این تفاوت که اینها میدانند رژیم اسلامی آنها را در قدرت سیاسی چه عرض کنم، حتی صلاحیت آنها را برای کاندید شدن در مجلس کذابی شورای اسلامی هم تأیید نخواهد کرد اما امروز تمام قد از عملکردهای جنایتکارانه و فاشیستی رژیم اسلامی سفید شوی میکنند و نامه سرگشاده به مجتبی خامنه‌ای قاتل مستقیم دانشجویان کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیرماه ۱۳۷۶ مینویسند و اعلام بیعت میکنند و به احزاب چپ و کمونیستی که خواهان سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی هستند اتهام زنی و هتاک می‌کنند.

فرقه چپ محور مقاومتی بدجوری سرنوشت خود را به سرنوشت رژیم اسلامی گره زده اند، این جریان مانند "چوب دو سر طلا" هستند، رژیم اسلامی اگر در این جنگ ارتجاعی پیروز شود در ادامه سرکوبهای که در پیش دارد قطعا تاریخ مصرف آنها را هم تمام شده اعلام خواهد کرد و بار دیگر تراژدی حزب توده و اکثریت دامن آنها را هم خواهد گرفت. اگر هم رژیم اسلامی از طریق سرنگونی انقلابی بزرگشیده شود، آنها باید به مردم انقلابی بابت خوش خدمتیهای که به رژیم اسلامی کردند حساب پس دهند!

۲۲ مرداد ۱۴۰۵

۱۳ اوت ۲۰۲۶



این گرایش‌ها پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، عملاً در کنار جریان‌های اسلامی منطقه و محور «مقاومت» قرار گرفتند. بخشی از آنها این حمایت را آشکارا اعلام کردند و بخشی دیگر، خجولانه و با ادبیات دوطرفه، همان موضع را دنبال کردند. این رویکرد، نه تنها فاقد یک تحلیل طبقاتی از منازعات منطقه‌ای بود، بلکه اصل استقلال سیاسی و تشکیل اردوی مستقل کارگری مورد تأکید لنین را نیز نادیده گرفت.

همین جریان‌ها با زورق چپ، در همین دوره، در اول خرداد ۱۴۰۴ مقابل دانشگاه تهران با پرچم‌های جمهوری اسلامی و شعارهای حمایت از علی خامنه‌ای و جریان‌های مرتجع اسلامی منطقه، تحت عنوان دفاع از مردم فلسطین به میدان آمدند.

فضای جنگی در خاورمیانه طی سه سال گذشته ادامه داشت تا آنکه با تغییراتی در ساختارهای حاکم منطقه، از جمله رژیم‌چنج در سوریه، معادلات منطقه‌ای وارد مرحله جدیدی شد و جنگ با جمهوری اسلامی نیز در بستر همین تحولات و در پیوند با روندهای کلان‌تر موسوم به «خاورمیانه جدید» آغاز شد. آغاز جنگ ۱۲ روزه، بار دیگر چهره کهنه‌توده‌ای‌های دهه شصت و طیف موسوم به «چپ محور مقاومت» را آشکار کرد؛ جریان‌هایی که در حمایت از جمهوری اسلامی سنگ تمام گذاشتند و این بار در رسانه‌ها و عرصه عمومی نیز به میدان آمدند.

نمونه مشخص این طیف، حضور و سخنرانی در سالگرد حکومتی ۲۲ بهمن ۱۴۰۴ در قالب سازمان‌هایی با عناوینی همچون «مقاومت جهانی برای صلح و عدالت»، «جمعی از اتحاد چپ ضدامپریالیست ایران»، «ائتلاف برای مقاومت»، «شاخه ایرانی بین‌الملل ضد فاشیست»، «خانه آمریکای لاتین» و برخی فعالین گروه «برای فلسطین» بود.

در جریان این نمایش جنگ‌طلبانه، شعارهای علی خامنه‌ای در میان این جمعیت به چشم می‌خورد. اوج این همگرایی ارتجاعی زمانی آشکار شد که افرادی از جنس حمید شهبازی، حتی فراتر از سران جنایتکار سپاه پاسداران، معترضین دی‌ماه ۱۴۰۴ را که علیه رژیم سرمایه‌داری و جنایتکار اسلامی به میدان آمده بودند، به ارتباط با دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی، از جمله موساد، متهم کردند و خواستار «مقابله با عوامل خارجی» شدند؛ موضعی که در فضای سرکوب جمهوری اسلامی، عملاً به معنای مشروعیت‌بخشی به برخورد امنیتی، بازداشت، سرکوب و اعدام معترضین بود.

مدافعان بورژوازی داخلی در لباس

آنتی‌امپریالیسم!

کالبدشکافی حامیان رژیم اسلامی با زورق چپ

امیر عسگری

برای پاره کردن این زورق فریبنده، نخست باید به این پرسش پاسخ داد که بخشی از جریان مدعی چپ چگونه به خدمت بورژوازی داخلی درمی‌آید. پاسخ را باید در احیای دوباره همان تئوری دیرینه و رسوایی «بورژوازی ملی و مترقی» جست‌وجو کرد؛ تئوری‌ای که منصور حکمت آن را انحرافی ناسیونالیستی می‌دانست؛ گرایشی که به تعبیر امروز می‌توان آن را کمپیستی نیز نامید. این گرایش، مسئله خود را نه با سرمایه‌داری، بلکه تنها با نوعی از سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم تعریف می‌کند؛ حال آنکه با سرمایه‌داری ملی تعارضی ندارد و از همین‌رو، در دشمنی با امپریالیسم، می‌تواند در کنار ارتجاعی‌ترین جناح‌های بورژوازی داخلی نیز قرار گیرد.

لنین در کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» تبیین می‌کند که امپریالیسم نه صرفاً یک سیاست خارجی یا انتخاب حاکمان، بلکه مرحله‌ای ساختاری و ناگزیر از تکامل سرمایه‌داری است. او سپس در رساله «سوسیالیسم و جنگ»، بر پایه همین تحلیل، موضع اصولی جنبش کارگری را در قبال جنگ‌ها و منازعات میان دولت‌های سرمایه‌داری صورت‌بندی می‌کند. استدلال بنیادین لنین این است که طبقه کارگر نباید در جنگ میان جناح‌های متخاصم بورژوازی، اعم از بورژوازی داخلی یا بورژوازی امپریالیستی، به صف هیچ‌یک از طرفین بپیوندد؛ بلکه موظف است استقلال طبقاتی خود را حفظ کرده و موضعی مستقل و انترناسیونالیستی اتخاذ کند. بر همین پایه، هر رویکردی که در منازعات منطقه‌ای، مبارزه با امپریالیسم را جایگزین استقلال طبقاتی کند، عملاً از موضع مستقل و انترناسیونالیستی طبقه کارگر فاصله می‌گیرد. این مقاله به نقد همین گرایش در جریان جنگ اخیر ایران می‌پردازد.

جریان‌هایی مانند حزب توده، اکثریت و گرایش‌هایی که تحت عنوان «آنتی‌امپریالیست» فعالیت می‌کنند، اما هیچ سنخیتی با تعریف طبقاتی از مبارزه با امپریالیسم ندارند، همان مسیر تاریخی خود را ادامه داده‌اند. همان‌گونه که در دهه شصت، در جریان جنگ ایران و عراق، تحت عنوان «جنگ میهنی» و فارغ از ماهیت ارتجاعی و سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، در کنار این رژیم قرار گرفتند، امروز نیز با همان منطق، استقلال طبقاتی را قربانی دفاع از قطب‌های ارتجاعی منطقه کرده‌اند.

مدافعان بورژوازی داخلی در لباس آنتی امپریالیسم!

کالبدشکافی حامیان رژیم اسلامی با زورق چپ...

پس از یک دوره سکون چندماهه و هم‌زمان با آغاز اعتراضات کارگری، بار دیگر جنگی ۳۹ روزه میان آمریکا و جمهوری اسلامی آغاز شد که با حذف علی خامنه‌ای در روز نخست همراه بود.

این جنگ، علاوه بر کشتار گسترده غیرنظامیان، پرده دیگری از همان واقعیت تاریخی را کنار زد: بخشی از نیروهای به ظاهر انقلابی و حتی سابقاً چپ، بار دیگر با پرچم «جنگ میهنی»، «مقابله با امپریالیسم» و «مبارزه با استعمار» به آغوش جمهوری اسلامی و دستگاه نظامی آن پناه بردند؛ برخی آشکارا و برخی خجولانه، اما در عمل در دفاع از سپاه پاسداران و نیروهای نظامی جمهوری اسلامی صف بستند.

بخش داخلی این جریان موسوم به «آنتی امپریالیست» در جریان جنگ اخیر، عملاً در کنار نیروهای موسوم به «محور مقاومت»، جناح پایداری و دیگر مدافعان جنگ طلب جمهوری اسلامی قرار گرفت. آنان با طرح مفاهیمی چون «تهاجم بیگانه»، «جنگ میهنی» و «مقابله با اجنبی» و با در دست گرفتن پرچم جمهوری اسلامی در تظاهرات شبانه سازماندهی شده توسط حکومت، با این توجیه که این پرچم، پرچم رسمی کشور است، در عمل به دفاع از دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برخاستند.

حضور این نیروها که در ابتدا با عنوان مخالفت با حمله نظامی آمریکا و با ادعای دفاع از صلح توجیه می‌شد، خیلی زود ماهیت واقعی خود را آشکار کرد. مخالفت با جنگ جای خود را به دفاع سیاسی از یکی از طرفین جنگ داد و شعارهای «ضدامپریالیستی» به توجیهی برای دفاع از بورژوازی داخلی و دولت حاکم تبدیل شد.

در خارج از کشور نیز شماری از جریان‌ها و چهره‌هایی که سال‌ها خود را چپ، کمونیست یا متعلق به سنت جنبش دانشجویی معرفی می‌کردند، با کنار گذاشتن مبانی نظری مارکسیستی درباره امپریالیسم و استقلال طبقاتی، تنها حملات آمریکا و اسرائیل را محکوم کردند. گویی در سوی دیگر این جنگ نه یک حکومت سرمایه‌داری، بلکه یک حکومت سوسیالیستی و کارگری قرار داشت؛ گویی جمهوری اسلامی همان رژیم نیست که نزدیک به پنج دهه با سرکوب، زندان، اعدام و استثمار، حیات طبقه کارگر و جامعه را به گروگان گرفته است.

برخی از این چهره‌ها حتی یک گام فراتر رفتند و دفاع از سپاه پاسداران،

ارتش جمهوری اسلامی و دیگر نهادهای سرکوبگر حکومت را به نام مبارزه با امپریالیسم توجیه کردند. بدین ترتیب، آنچه به نام «ضدامپریالیسم» عرضه می‌شد، در عمل چیزی جز دفاع از بورژوازی داخلی و دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نبود.

حتی در میان جریانانی که خود را کمونیست و مدافع طبقه کارگر می‌دانند و لزوماً خود را در صف «محور مقاومت» تعریف نمی‌کنند، می‌توان نمودهایی از همین منطق را دید. در جریان جنگ اخیر، در قبال حمله موشکی جمهوری اسلامی به مقر احزاب ناسیونالیست کرد، به جای محکوم کردن حمله، با این استدلال مواجه شدیم که این احزاب می‌توانستند به «پیاده‌نظام» آمریکا و اسرائیل تبدیل شوند. نقد ناسیونالیسم کرد و افشای هرگونه وابستگی آن به قدرت‌های خارجی، یک موضع سیاسی مستقل است؛ اما تبدیل چنین ادعا یا احتمالی به مبنایی برای توجیه حمله جمهوری اسلامی، معنای دیگری دارد. این احزاب وارد ایران نشدند و سناریویی که درباره آن هشدار داده می‌شد نیز رخ نداد؛ اما اساساً مسئله این نیست که آن سناریو محقق شده یا نه. مسئله این است که حمله نظامی جمهوری اسلامی به یک نیروی سیاسی را نمی‌توان با احتمال یا ادعای قرار گرفتن آن نیرو در خدمت آمریکا و اسرائیل توجیه کرد. همان‌گونه که می‌توان مجاهدین را جریانی ارتجاعی و سناریوسایهی دانست و در عین حال حمله نظامی به اردوگاه‌های آنان را محکوم کرد. مخالفت سیاسی با یک جریان، به معنای قرار گرفتن در کنار دولت جمهوری اسلامی برای سرکوب آن نیست.

آنچه در اینجا باید مورد نقد قرار گیرد، صرفاً یک خطای تاکتیکی در برخورد با جنگ اخیر نیست؛ مسئله، کنار گذاشتن تحلیل طبقاتی و جایگزین کردن آن با نوعی «ضدامپریالیسم» است که دشمنی خود را عمدتاً متوجه امپریالیسم غرب و به‌ویژه آمریکا می‌کند، اما در قبال بورژوازی داخلی و دولت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی موضعی مستقل و طبقاتی ندارد.

در چنین چارچوبی، جمهوری اسلامی نه به‌عنوان یک دولت سرمایه‌داری و ارتجاعی که باید در برابر آن استقلال سیاسی طبقه کارگر را حفظ کرد، بلکه در مقاطع بحرانی می‌تواند به بخشی از جبهه‌ای تبدیل شود که باید از آن در برابر «دشمن خارجی» دفاع کرد. حاصل چنین رویکردی را در جنگ اخیر دیدیم: بخشی از این جریانات آشکارا و بخشی دیگر خجولانه، با مواضع و اقدامات خود عملاً به جمهوری اسلامی خدمت کردند؛ برخی در کنار دستگاه نظامی و سرکوبگر آن قرار گرفتند، برخی حملات آن به مخالفانش را توجیه کردند و برخی دیگر با قرار دادن «مبارزه با امپریالیسم» در جایگاه تحلیل طبقاتی، عملاً تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی داخلی را به حاشیه راندند. اینجاست که ضدامپریالیسم، به جای آنکه بخشی از مبارزه مستقل و انترناسیونالیستی طبقه کارگر باشد، به پوششی برای دفاع از بورژوازی داخلی تبدیل می‌شود.

مدافعان بورژوازی داخلی در

لباس آنتی امپریالیسم!

کالبدشکافی حامیان رژیم

اسلامی با زور و چپ...

این نقد البته متوجه چپ و کمونیسم به طور کلی نیست. نیروهای چپ و کمونیستی وجود دارند که در همین دوره بر استقلال سیاسی طبقه کارگر، مخالفت همزمان با جمهوری اسلامی و دخالت و جنگ قدرت‌های امپریالیستی و حفظ اردوی مستقل کارگری تأکید کرده‌اند. بنابراین مرز واقعی میان این دو رویکرد، میزان شعارهای ضدآمریکایی یا ضداسرائیلی نیست؛ مرز، تحلیل طبقاتی، استقلال سیاسی و انترناسیونالیسم پرولتری است. هر جا این مبانی کنار گذاشته شوند، حتی رادیکال‌ترین شعارهای ضدامپریالیستی نیز می‌توانند در یک بزنگاه تاریخی به خدمت بورژوازی داخلی و دولت جمهوری اسلامی درآیند.

۲۳ مرداد ۱۴۰۵

به حزب کمونیست

کارگری ایران -

حکمتیست کمک

مالی کنید!

بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه:

اعدام‌ها را متوقف کنید!

امروز که کشور ما زیر بار بحران‌های کمرشکن اقتصادی، تورم افسارگریخته، سقوط ارزش ریال، تهاجم نظامی آمریکا و اسرائیل، تداوم جنگ خانمان‌سوز، تحریم‌های اقتصادی، سرکوب شدید و گسترده و سیاست‌های جنگ طلبانه احساس خفگی می‌کند، حاکمان باز هم پاسخ خواسته‌های مردم برای نان، کار، عدالت، آزادی و کرامت انسانی را با خشن‌ترین ابزار رعب و وحشت می‌دهند: چوبه دار.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، همچون تمامی تشکلهای مستقل کارگری در ایران و جهان، با حکم اعدام و مجازات مرگ تحت هر عنوان، با هر اتهامی و بدون هیچ استثنایی کاملاً مخالف است.

مجازات اعدام ابزاری برای اجرای عدالت نیست؛ بلکه سلاحی ساختاری و سازمان‌یافته برای ایجاد رعب و وحشت، فلج کردن جنبش‌های اجتماعی و سرکوب تشکلهای مستقل مردمی است. چه بهانه امنیت ملی باشد، چه اتهاماتی مانند «محاربه» یا شرایط جنگی، موج فزاینده اعدام‌ها در زندان‌ها مستقیماً برای خفه کردن صدای مردم تحت ستمی است که دیگر توان تحمل فقر و بی‌حقوقی را ندارند.

ما کارگران آموخته‌ایم که وقتی چوبه‌های دار برپا می‌شوند، این کارگران، مخالفان سیاسی، حاشیه‌نشینان، جوانان عاصی از وضع موجود، مدافعان حقوق انسانی و قربانیان فقر، فلاکت و اعتیاد و ناامنی اقتصادی و اجتماعی هستند که پای طناب دار فرستاده می‌شوند. طبقات حاکم همواره از اعدام برای خاموش کردن صدای اعتراضات مردمان ستم‌دیده استفاده کرده‌اند.

تشکلهای کارگری جهانی با مجازات اعدام به طور مطلق مخالف‌اند و اجرای آن علیه مخالفان سیاسی و مردم عادی را ابزاری برای سرکوب و ارباب جامعه می‌دانند. سازمان جهانی کار نیز بر اساس کنوانسیون‌های بنیادین خود، حق حیات و امنیت جانی را پیش‌شرط اصلی و غیرقابل‌تفکیک برای تحقق آزادی تشکلی و فعالیت‌های صنفی و سندیکایی اعلام کرده است.

ما کارگران مخالف مجازات اعدام هستیم؛ نه فقط به این دلیل که مجازات اعدام ضدانسانی است و در تمام دنیا باید لغو گردد، بلکه به این دلیل که هیچ کارگری زیر سایه تهدید به اعدام آزاد نیست. وقتی حکومت‌ها حق گرفتن جان انسان‌ها را برای خود محفوظ می‌دانند، حق تشکلی و ایجاد سندیکاهای مستقل و حق اعتصاب و اعتراض بی‌معنا می‌شوند.

ما تمامی اعدام‌های سیاسی و دادگاه‌های فرمایشی و فوری را محکوم می‌کنیم. اتهامات مطرح‌شده علیه زندانیان سیاسی، فعالان اجتماعی، زنان، دانشجویان، معلمان، جوانان و کارگران معترض، سناریوسازی‌هایی است که به‌ویژه در شرایط جنگی و حتی بدون رعایت روندهای قانونی همین قوانین موجود پیش برده می‌شوند. زندانی، اعم از سیاسی یا عادی، از حقوق بنیانی برخوردار است که متأسفانه در کشور ما دائماً نقض می‌شوند.

ما از تمامی اتحادیه‌های کارگری، کارگران بخش حمل‌ونقل، فدراسیون‌های جهانی و تمامی تشکلهای مستقل کارگری در سراسر جهان می‌خواهیم که صدای ما باشند. خواهان آتش بس فوری و پایان جنگ، توقف فوری تمامی اعدام‌ها در ایران، آزادی بی‌قید و شرط همه فعالان صنفی و سیاسی زندانی، و لغو کامل مجازات اعدام شوید.

مجازات اعدام باید فوراً لغو شود! زندانیان سیاسی باید آزاد شوند!

نه به جنگ، مداخله و تهاجم نظامی و سیاستهای جنگ طلبانه!

چاره کارگران و زحمتکش‌شان وحدت و تشکیلات است.

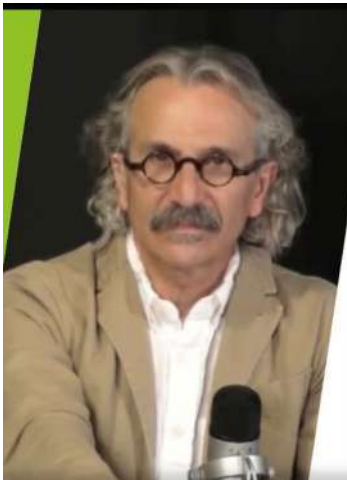
سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

حزب توفان علیه منصور حکمت؛

در دفاع از کدام ارتجاع؟

علی جوادی



شکل عریان و بی پرده آن را بیان می‌کند. آنچه دیگران با تبصره، ظرافت و چند لایه مصلحت سیاسی بیان می‌کنند، این حزب تقریباً صاف و پوست کنده روی میز می‌گذارد.

از همین جا می‌توان سراغ اصل دعوا رفت: چرا "دو قطب ارتجاع" چنین خاری در چشم این سنت سیاسی است و چرا منصور حکمت

و کمونیسم کارگری بر استقلال کمونیسم و کارگر از هر دو قطب ارتجاع تا این اندازه سرسختانه پای می‌فشرد؟

سرانجام سیاسی همسویی با یک قطب ارتجاع

حزب توفان اخیراً شمشیر علیه "تئوری دو قطب ارتجاع" منصور حکمت کشیده است. مضمون بحث، زیر انبوه اصطلاحات "ضد امپریالیستی"، ساده است: نظریه‌ای که میلیتاریسم آمریکا و اسرائیل را از یک سو و جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی را از سوی دیگر دو قطب ارتجاعی می‌داند و بر استقلال سیاست کمونیستی-کارگری و اردوی آزادی، برابری و انسانگرایی از هر دو تاکید می‌کند، گویا نظریه‌ای "نواستعماری و صهیونیستی-امپریالیستی" است.

جرم منصور حکمت نیز معلوم است: گفته است طبقه کارگر نباید در جنگ ارتجاع‌ها پرچم یکی را بردارد تا با دیگری بجنگد یا با یکی در برابر دیگری همسو شود. روشن گفته بود:

"ما برای سرنگونی رژیم اسلامی و علیه برقراری نظم نوین ارتجاعی در سطح جهانی هر دو مبارزه می‌کنیم. برای کمونیسم کارگری تنها یک "همسویی" ممکن است و آن با منفعت انقلاب کارگری و امر آزادی است."

برای حزب توفان اما ظاهراً جهان با دو ارتجاع قابل تحمل نیست. وقتی دو نیروی ارتجاعی مقابل هم قرار می‌گیرند، یکی باید به طریقی از فهرست ارتجاع خارج شود. اگر آمریکا و اسرائیل یک طرف باشند، کافی است طرف مقابل عنوان "ضد امپریالیست"، "مستقل" یا "مقاومت" بگیرد تا پرونده طبقاتی‌اش اندکی سبک‌تر شود.

مشکل توفان با "دو قطب ارتجاع" در واقع همین عدد دو است. در سیاست اردوگاهی آنها، از میان دو ارتجاع همیشه یکی زیادی است!

مارکسیسم از دشمن دشمن خود دوست نمی‌سازد

برای ما کمونیستهای مارکسی، ماهیت یک دولت یا

مسئله حزب توفان نیست

هدف این نوشته نقد "دو قطب ارتجاع" حزب توفان به عنوان یک جریان معین سیاسی نیست. حزب توفان جریانی حاشیه‌ای، عمیقاً ناسیونالیست و متعلق به سنت ارتجاعی "چپ" ملی - ضد امپریالیستی ایران است که دفاع نه چندان خجولانه‌اش از جمهوری اسلامی و جستجوی رگه‌های "مترقی" و "ضد امپریالیستی" در این حکومت، نه تازه است و نه چندان شگفت‌آور.

اما اهمیت نوشته اخیر حزب توفان علیه منصور حکمت و تز "دو قطب ارتجاع" جای دیگری است. توفان در این بحث یک جریان حاشیه‌ای نیست؛ منتها الیه یک سیاست اردوگاهی ارتجاعی است. تصویری عریان از مقصدی است که عقب نشینی از استقلال سیاسی اردوی کمونیسم و طبقه کارگر و آزادیخواهی در برابر دو قطب ارتجاع می‌تواند به آن منتهی شود.

مسئله از حزب توفان آغاز نشده و به توفان نیز ختم نمی‌شود. در سال‌های اخیر نیروهایی با نقطه عزیمت‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت از سیاست مقابله همزمان با دو قطب ارتجاع فاصله گرفته‌اند. برخی به نام "ضد امپریالیسم"، مقابله با میلیتاریسم آمریکا و اسرائیل را تا مرز تخفیف دادن و همسویی با جمهوری اسلامی و "محور مقاومت" کشانده‌اند؛ برخی دیگر از سوی مقابل، به نام سرنگونی جمهوری اسلامی، در برابر جنگ، میلیتاریسم و سیاست آمریکا و اسرائیل نرم و همسو شده‌اند، بهمن شفیق و حمید تقوایی تنها دو نمونه در این تصویرند. یکی از شرق و دیگری از غرب حرکت می‌کند، اما هر دو در یک نقطه به هم می‌رسند. تعلیق استقلال سیاسی طبقه کارگر در برابر یکی از دو قطب ارتجاع.

حزب توفان فقط این منطق را تا آخر خط برده و بیان تئوریک به آن داده است. آنجا که دیگر تعارفات "تاکتیکی" کنار می‌رود و معلوم می‌شود پشت حمله به تز دو قطب ارتجاع چه انتخاب سیاسی‌ای زشتی خوابیده است: اگر هر دو ارتجاعی نیستند، بالاخره باید یکی را انتخاب کرد؛ یکی باید "مقاومت" شود، یکی "نیروی مستقل"، یکی "ضد امپریالیست"، و یکی باید موقتاً از زیر تیغ مبارزه طبقاتی کنار گذاشته شود.

از این رو نقد حزب توفان، نقد یک منطق سیاسی است که این حزب

حزب توفان علیه منصور حکمت؛

در دفاع از کدام ارتجاع ...

جنبش سیاسی را دشمنانش تعیین نمی‌کنند. آن را باید از مناسبات طبقاتی، برنامه سیاسی و اقتصادی و رابطه‌اش با کارگر، زن، آزادی و قدرت سیاسی شناخت.

تجاوز آمریکا به عراق، صدام حسین را مترقی نکرد. جنگ آمریکا علیه طالبان، طالبان را آزادیخواه نکرد. جنایات دولت اسرائیل، اسلام سیاسی را نیروی رهایی مردم فلسطین نمی‌کند. حمله هیات حاکمه آمریکا و اسرائیل به ایران نیز جمهوری اسلامی را از حکومت سرمایه، اعدام، سرکوب و آپارتاید جنسی به نماینده "مردم ایران" تبدیل نمی‌کند. بمب‌های نتانیاهو برای جمهوری اسلامی شناسنامه ترقی صادر نمی‌کند؛ همان طور که زندان جمهوری اسلامی برای نتانیاهو کارت عضویت در باشگاه آزادیخواهان جهان صادر نمی‌کند.

اما در دستگاه فکری "چپ" اردوگاهی و ملی، یک معیار جادویی برای شناخت نیروهای مترقی وجود دارد: رابطه‌شان با آمریکا. کافی است از واشنگتن پرسید: "با اینها دعوا دارید؟" اگر پاسخ مثبت بود، نیمی از تحلیل سیاسی طبقاتی و سمت گیری سیاسی این جریان‌ات انجام شده است! هرچه از آمریکا دورتر، "مستقل‌تر" و "مترقی‌تر". هرچه با آمریکا درگیرتر، "ضد امپریالیست‌تر". اگر چند موشک هم به اسرائیل پرتاب کرد، احتمالا در ایستگاه بعدی وارد "جبهه مقاومت" خواهد شد.

از قرار مارکس بیهوده عمرش را صرف نوشتن "سرمایه" کرد. ظاهرا یک نقشه روابط خارجی وزارت خارجه آمریکا کفایت می‌کرد! این حتی کاریکاتور مارکسیسم هم نیست. دیدن جهان از پنجره کاخ سفید است، فقط با علامت منفی.

یکی از ویژگی‌های کمونیسم منصور حکمت دقیقا این است که این سنت را به چالش کشید؛ سنتی که استقلال اردوی کمونیسم و طبقه کارگر را بارها پای "مبارزه ضد امپریالیستی"، "بورژوازی ملی"، "خلق"، "جبهه مقاومت" و "تضاد عمده" قربانی کرده است. نقطه عزیمت منصور حکمت سیاست خارجی آمریکا نبود؛ منافع مستقل طبقه کارگر و اردوی رهایی انسان بود. این تفاوت تمام ماجراست.

در سیاست اردوگاهی ابتدا می‌پرسند آمریکا کدام طرف ایستاده است و سپس جای خود را در طرف مقابل پیدا می‌کنند. در سیاست کمونیستی ابتدا می‌پرسیم منافع طبقه کارگر، آزادی و رهایی انسان چه حکم می‌کند.

اگر آمریکا یا اسرائیل به ایران حمله کنند، کمونیست باید قاطعانه علیه جنگ و تجاوز بایستد، چرا که جنگ مبارزه مردم علیه رژیم اسلامی را قیچی می‌کند و انقلاب اجتماعی را به حاشیه می‌راند؛ اما همان لحظه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیز مبارزه کند. اگر اسرائیل مردم فلسطین را قتل‌عام کند، اردوی کمونیستی جامعه باید علیه دولت

اسرائیل، اشغال و کشتار بایستد؛ بدون اینکه حماس و اسلام سیاسی را نماینده آزادی مردم فلسطین اعلام کند یا ذره‌ای به آنها تخفیف دهد.

این همان سیاستی است که منصور حکمت بر آن تاکید داشت: مردم را از دولت‌ها جدا کنید؛ طبقه کارگر را از اردوگاه‌های بورژوازی جدا کنید؛ و اجازه ندهید یک ارتجاع با نمایش جنایات ارتجاع مقابل خود را تطهیر کند.

توفان این سیاست را "بی طرفی" می‌نامد. چه بی طرفی عجیبی! علیه بمباران اسرائیل باشی، علیه حمله آمریکا باشی، علیه جمهوری اسلامی مبارزه کنی، علیه اسلام سیاسی بایستی، از آزادی مردم فلسطین دفاع کنی و خواهان سرنگونی حکومت اسلامی باشی، اما هنوز "بی طرف" محسوب شوی! ظاهرا برای "جانبدار" شدن یک مرحله دیگر لازم است: باید برای یکی از ارتجاع‌ها هم کارت تخفیف سیاسی و همسویی صادر کنی.

نه فاصله مساوی؛ استقلال سیاسی - طبقاتی

توفان یک مترسک دیگر هم می‌سازد: گویا نظریه "دو قطب ارتجاع" آمریکا و جمهوری اسلامی، اسرائیل و حماس، اشغالگر و مردم تحت اشغال را "یکسان" می‌داند.

این حرف ربطی به سیاست منصور حکمت ندارد. دو نیروی ارتجاعي لازم نیست هم اندازه، هم قدرت یا دارای مسئولیت سیاسی و تاریخی یکسان باشند تا هر دو ارتجاعي و علیه امر آزادی و رهایی انسان باشند. دولت اسرائیل یک قدرت اشغالگر است و مردم فلسطین مردمی تحت ستم‌اند. هیات حاکمه آمریکا یک قدرت عظیم میلیتاریستی است و جمهوری اسلامی قدرتی منطقه‌ای. این عدم تقارن واقعی است و سیاست مشخص در برابر هر واقعه نیز باید آن را ببیند.

اما تفاوت قدرت و تاریخ، ماهیت طبقاتی آنها را تغییر نمی‌دهد و کشمکش‌شان بر سر قدرت سیاسی را تطهیر نمی‌کند. از اینکه اسرائیل جنایتکار است نمی‌توان آزادیخواه بودن حماس را استخراج کرد؛ همان‌طور که از جنایت جمهوری اسلامی نمی‌توان آزادیخواهی نتانیاهو را نتیجه گرفت. حجم و میزان جنایت نیز ماهیت جنایت را تغییر نمی‌دهد.

سیاست اردوگاهی مردم و دولت را یکی می‌کند و سپس دفاع از مردم را به اعتبارنامه سیاسی دولت یا جنبش ارتجاعي حاکم بر آنها تبدیل می‌کند. مردم ایران جمهوری اسلامی نیستند. مردم فلسطین حماس نیستند. مردم اسرائیل نتانیاهو نیستند. طبقه کارگر آمریکا نیز دولت آمریکا نیست. همین جدایی ساده، تمام دستگاه فکری اردوگاهی را به درسر می‌اندازد.

استقلال طبقاتی تعطیلی بردار نیست

در منطق حزب توفان، شاید استقلال طبقاتی ظاهرا برای روزهای آرام خوب است. همین که موشکی شلیک شد و آمریکا یک سوی نزاع قرار گرفت، مبارزه طبقاتی باید چند لحظه مرخصی برود تا کارشناسان "تضاد عمده" تعیین کنند کدام ارتجاع فعلا شایسته

حزب توفان علیه منصور حکمت؛

در دفاع از کدام ارتجاع ...

مدارا است.

این نسخه را "چپ" ملی-اسلامی ایران قبلا آزموده است: "فعلا" مبارزه با امپریالیسم مهم‌تر است؛ "فعلا" آزادی زن مسئله اصلی نیست؛ "فعلا" اعتصاب کارگر ممکن است جبهه ضد امپریالیستی را تضعیف کند؛ "فعلا" حساب ارتجاع داخلی بماند برای بعد. و این "بعد"، برای مردم ایران گاهی یک عمر طول کشیده است.

یک رکن اهمیت تزه‌های منصور حکمت دقیقا در شکستن همین سنت ضد مارکسی بود. کمونیسم او حاضر نبود آزادی زن، مبارزه کارگر، آزادی سیاسی و سرنگونی جمهوری اسلامی را پشت در اتاق انتظار "مبارزه ضد امپریالیستی" بنشاند.

حافظه ددرس ساز تاریخ

اینجاست که تاریخ حزب توفان اهمیت پیدا می‌کند. جریانی که امروز برای منصور حکمت درباره خطر اسلام سیاسی و امپریالیسم درس می‌دهد، بهتر است پیش از صدور حکم نگاهی هم به کارنامه تاریخی خود ببیند.

مسئله نه تسویه حساب تاریخی، بلکه استمرار یک متد است: همان متدی که هرگاه یک نیروی ارتجاعی با آمریکا تصادم پیدا می‌کند، شروع به جستجوی "جنبه ضد امپریالیستی" آن می‌کند. تاریخ موجود سمجی است؛ معمولا درست زمانی سر می‌رسد که آدم بیشترین احتیاج را به فراموشی دارد.

اگر همین قطب نمای "ضد امپریالیستی" در برخورد تاریخی این سنت به جمهوری اسلامی نیز کار کرده باشد، حمله امروز توفان به منصور حکمت طنز تلخی پیدا می‌کند: کسانی که در دشمنان آمریکا دنبال ترقی می‌گردند، استقلال طبقاتی منصور حکمت را به "صهیونیسم" متهم می‌کنند! اتهام بسیار بزرگ و مضحکی است؛ و استدلال به همان اندازه بوج.

دو قطب ارتجاع، یک سیاست مستقل

تز "دو قطب ارتجاع" نمی‌گوید همه نیروها یکسان‌اند. نمی‌گوید اشغالگر و مردم تحت اشغال برابرند. نمی‌گوید کمونیست باید گوشه‌ای بایستد و فاصله مساوی خود را با همه حفظ کند. می‌گوید: کشمکش و جنگ میان دو نیروی ارتجاعی، هیچ‌یک را به نیروی رهایی طبقه کارگر تبدیل نمی‌کند. کمونیسم کارگری علیه جنگ، اشغال، اعدام، اسلام سیاسی، ناسیونالیسم، استثمار و سرکوب وارد میدان می‌شود، اما پرچم خود را به هیچ دولت و جنبش بورژوازی تحویل نمی‌دهد. در برابر "یا جمهوری اسلامی یا اسرائیل" می‌گوید: هیچ‌کدام. در برابر "یا اسلام

سیاسی یا میلیتاریسم غرب" می‌گوید: هیچ‌کدام. اما این "هیچ‌کدام" اعلام بی‌طرفی نیست. درست برعکس، اعلام ورود یک نیروی سوم به میدان است: طبقه کارگر با پرچم خودش، برنامه خودش و آلترناتیو خودش؛ نقد و نه بزرگ خودش، آزادی، برابری، سکولاریسم، رهایی زن و سوسیالیسم.

اختلاف ما با توفان را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: برای کمونیسم کارگری مسئله این است که طبقه کارگر چگونه امر رهایی طبقه کارگر و آزادی جامعه را بدون همسویی با هیچ‌یک از دو قطب ارتجاع به پیش ببرد؛ برای توفان مسئله هنوز این است که از میان دو قطب ارتجاع، کدام‌یک را فعلا نباید ارتجاعی صدا زد.

موخره: مواضع حزب توفان، یک استثنا نیست؛ یک افق است

اهمیت این بحث فقط در نقد حزب توفان نیست. توفان بیش از آنکه یک مورد خاص باشد، یک افق سیاسی را به نمایش می‌گذارد؛ افقی در انتهای عقب نشینی از استقلال اردوی کمونیسم و طبقه کارگر در برابر دو قطب ارتجاع.

مسیر با یک جا به جایی ظاهرا کوچک آغاز می‌شود. ابتدا می‌گویند تز "دو قطب ارتجاع" بیش از حد خشک است. سپس باید "تفاوت‌ها" را دید. بعد یکی از دو طرف "خطر اصلی" می‌شود. چند قدم جلوتر، طرف دیگر "مقاومت"، "نیروی مستقل"، "جبهه ضد امپریالیستی" یا متحد تاکتیکی از آب درمی‌آید. سرانجام طبقه کارگر که قرار بود با پرچم خودش وارد میدان شود، جایی در انتهای صف یکی از اردوهای موجود جهان پیدا می‌کند.

مسیر چندان طولانی نیست؛ فقط باید چند ایستگاه "تاکتیکی" را طی کرد! توفان این مسیر را با صراحت بیشتری پیموده است و به همین دلیل آموزنده است. مسئله دیگر اختلاف بر سر یک فرمول از منصور حکمت نیست؛ مسئله بر سر استقلال سیاسی طبقه کارگر است.

هر کس این اصل را کنار بگذارد، قطب‌نمای سیاسی دیگری انتخاب کرده است. یکی به نام مبارزه با امپریالیسم به ارتجاع اسلامی تخفیف می‌دهد؛ دیگری به نام مبارزه با جمهوری اسلامی کنار میلیتاریسم آمریکا و اسرائیل نرم می‌شود. یکی در "محور مقاومت" دنبال نیروی متری می‌گردد و دیگری در واشنگتن و تل‌آویو دنبال اهرم سرنگونی. بهمن شفیق و حمید تقوایی دو نمونه در انتهای این دو قطب‌اند.

ظاهرا دشمن یکدیگرند، اما متدشان خوشاوند است: هر دو استقلال اردوی کمونیسم و طبقه کارگر را در برابر یکی از قطب‌های ارتجاع معلق کرده‌اند. یکی از شرق به همان پرتگاه می‌رسد، دیگری از غرب. حزب توفان فقط تابلو را بزرگ‌تر نصب کرده است!

از این رو بحث "دو قطب ارتجاع" یک جدال تاریخی یا عبارت شناسانه درباره منصور حکمت نیست. مرز میان دو سیاست است: سیاستی که می‌خواهد طبقه کارگر را به نیروی مستقل برای تصرف سرنوشت جامعه تبدیل کند، و سیاستی که نهایتا برای او در یکی از

حزب توفان علیه منصور حکمت؛ در دفاع از کدام ارتجاع ...

اردوگاه‌های موجود جهان جایی رزرو می‌کند. کمونیسم کارگری اگر قرار باشد معنایی داشته باشد، درست در همین نقطه معنا دارد: نه انتخاب ارتجاع بهتر، بلکه سازمان دادن نیروی برای درهم شکستن انتخاب میان ارتجاع‌ها و رهایی انسان.

بنابراین کسانی که از تز مقابله با دو قطب ارتجاع فاصله گرفته‌اند، پیش از آنکه با رضایت از "واقع بینی سیاسی" خود سخن بگویند، بد نیست یک بار دیگر به مقصد جاده نگاه کنند. در انتهای آن، امثال حزب توفان ایستاده‌اند و شاید با لبخند بگویند: "خوش آمدید دوستان؛ ما زودتر رسیده بودیم!"

۱۴ اوت ۲۰۲۶

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!



افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی
<https://alternative-shorai.tv>

اطلاعیه

قطع جنگ بیدرنگ! سرنگون باد جمهوری اسلامی!

**آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست**

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

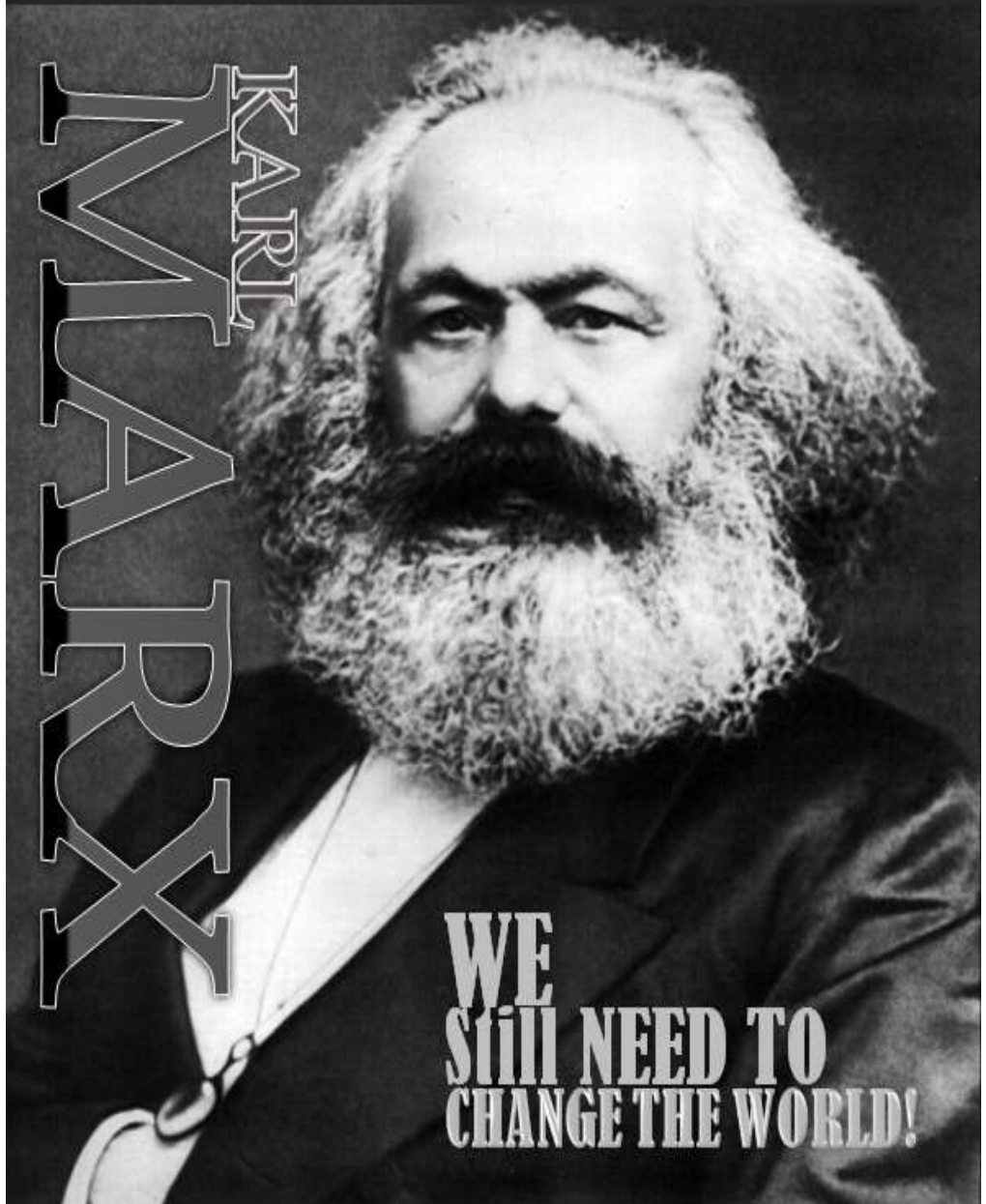
saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر : سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیرعسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

@hekmatist

Hekmatist.org

@hekmatist1917

@hekmatist pary

partowTV

@patowtv

Thepartow TV

@PartowTV

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!